

امه سه زر

فصلی در کنگو

ترجمه منوچهر هزارخانی

فصلی در کنگو



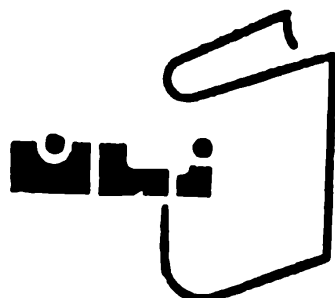
کتابخانه

۱۸۰ - خیابان شاهرخ - مقابل دانشگاه - تهران

امه سه زر

فصلی در کنگو

ترجمه منوچهر هزارخانی



چاپ دوم

۲۵۳۶

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتاب زمان است .

چاپ رشدیه

مقداری اطلاع به جای مقدمه

«فصلی در کنگو» يك نمايشنامه اجتماعی است و موضوع آن یکی از حادترین مسائل معاصر- و حتی امروزی-افریقا . شخصیت‌های نمايشنامه باستانای چند مورد ، همگی از مردان معروف کنگو در ۱۹۶۰ می- باشند . برخی تحت نام واقعی‌شان : پاتریس لومومبا، پولین لومومبا، هامر شولد، بنج و دو رفیق شهادت لومومبا : اکی‌تو و مپولو . برخی دیگر با مختصری تغییر که در ابتدای ترجمه یکایک معرفی شده‌اند . شخصیت‌های دیگر نمایش خیالی هستند و هر یک به نوبه خود مظهری یا سمبلی (بانک- دارها سمبل سرمایه‌داری یا نوازنده سازها مظهر آگاهی و وجدان ملی... وال‌خ)

این نمايشنامه که دومین نمايشنامه سه‌زراست (اولی شاه کریستف بود) در سال ۱۹۶۶ از طرف انتشارات Seuil طبع و منتشر شد. مشغول ترجمه آن بودم که سه‌زر - روزی که برای «رفع اشکال» و استفسار از معنای اصطلاحات و لغات افریقائی فراوانی که در متن آمده بود سراغش رفته بودم- خبرم کرد که دست‌نگه دارم. چون می‌خواهد در متن آن تغییراتی بدهد ، به مقتضای تغییراتی که در جبهه‌گیری رهبران کنگو پیش آمده بود. نظر سه‌زر بخصوص متوجه شخصیت موبوتو بود که در آن وقت قدرت را در دست گرفته بود و لومومبا را قهرمان ملی و خود را ادامه دهنده راه او خوانده بود .

متن تجدید نظر شده نمایش نامه در اکتبر ۱۹۶۷ در آمد و در همان وقت با میزانشن ژان ماری - سه‌رو « Jean-Marie Serrault » در تأثر

«Est Parisien» به روی صحنه آمد ، با عده ای بازیکن غیر حرفه ای در نقش های اصلی که بسیار خوب از عهده برآمدند (به ویژه بشیر توره در نقش لومومبا و دوتاسک Doua Seck در نقش نوازنده سائزا) . از ابتکارات جالب «سرو» در تنظیم صحنه ها یکی این بود که گاه دو صحنه باهم و در آن واحد بازی میشد (مثلا درحالی که لومومبا و کالا در يك گوشه صحنه در هواپیما بالای فرودگاه کاتانگا بودند ، در گوشه دیگر صحنه جلسه سنا تشکیل شده بود و لومومبا از داخل هواپیما به اظهارات سناتورها جواب می داد: صحنه های دهم و یازدهم از پرده اول). و دیگر اینکه صحنه را دو طبقه ساخته بود به کمک چند قطعه الوار به ارتفاع تقریبی دو متر از سطح اصلی صحنه . هر وقت سیاه پوستان وارد صحنه می شدند از پائین بود و هر وقت سفید پوستان وارد می شدند از سطح بالائی، به علامت «برتر» دانستن خودشان و «از بالا» نگاه کردن و حرف زدن. درست این بود که همین متن آخری را که در واقع متن نهائی نمایشنامه است ترجمه کنم. لیکن ترجیح دادم ترجمه هر دو متن را باهم- گویانکه اختلاف چندان نیست- در اختیار خواننده بگذارم به چند دلیل: یکی اینکه متن اولی را از متن تجدید نظر شده نزدیک تر به واقعیت می دانم، دیگر آنکه خواننده هر دو متن را در اختیار داشته باشد و آخر اینکه خواننده به دقت متوجه شود که سه زر، «رتوش» شخصیت «مو کوتو» را به چه نحو و با چه ریزه کاری هنرمندانه ای در طی نمایشنامه انجام داده است. رتوشی که بقول سه زر می بایست طوری انجام گیرد که بیننده (یا خواننده) در آخر از اینکه «مو کوتو» رهبر مردم می شود، تعجب نکند !

به این ترتیب نمایشنامه، در شکل اولیه اش ، در متن ترجمه آمده است و کسر و اضافه آن بعد از تجدید نظر، به صورت پاورقی و زیر نویس.

مترجم

برخی از اصطلاحات افریقائی که در متن آمده است:

آباکو	(Abako)	: نخستین حزب ناسیونالیست کنگو که رئیسش «کازا ووبو» بود .
آنتا-ندله	(Anta-Ndele)	: زود یا دیر .
اوهورو	(Uhuru)	: آزادی. به عنوان شعار هم استعمال می شود.
باتتلا	(Batetela)	: قومی در نواحی مرکزی کنگو .
باکنگو	(Bakongo)	: قومی در ایالت غربی کنگو (لئوپولدویل)
بالوبا	(Baluba)	: قومی در ایالت شرقی کنگو .
بیلوگو	(Biloko)	: باروبندیل، اثاث .
بازیلیوس	(Basilus)	: رجوع شود به کلمه بعد :
بوانا-کیتوگو (Bwana-Kitoko)		: به ترجمه تحت اللفظی: «پادشاه خوشگل» و مقصود «بودوئن» پادشاه بلژیک است .
پامبا	(Pamba)	: بی سرو پا ، فاسد .
دپندا	(Dipenda)	: استقلال. همان Indépendance فرانسه است به تلفظ افریقائی .
ژیبول	(Jibula)	: نوعی «دامن» زنانه (تکه پارچه ای است که از کمر روی زانومی افتد و بالایش چاک دارد) .
ژیکیئا	(Jikita)	: نوعی کمر بند یا شکم بند زنانه .
سواهیلی	(Swahili)	: یکی از زبانهای بومی افریقا.
لوما!	(Luma!)	: حمله !
لوپتو	(Lupeto)	: ثروت، پول.
مالافو	(Malafu)	: شراب نخل .
مالافوتیه	(Malafoutier)	: دهقانی که مأمور تهیه شراب نخل است.
امبوتاموتو (M'bota-Mutu)		: پیر قوم، شخص فرزانه و مورد احترام جمع.
انزامبی	(N'zambi)	: خدا (بت برای قبایل بت پرست).
واژنیا	(Wagenia)	: قبیله ای است از ماهی گیران ساکن ایالت شرقی کنگو .

سانزا (Sanza) : يك ساز محلی افریقای مرکزی است و عبارتست از آلتی ساده شامل يك قطعه چوب و تیغه های فلزی به پهنای ثابت و درازای متفاوت که در آن فرو رفته است. طرز نواختن: با فشار انگشت تیغه ها را خم و یکمربدها می کنند و بدین ترتیب ارتعاش صوتی بوجود می آید.

بقیه اصطلاحات در زیر نویس آمده است .

شخصیتهای حقیقی که نامشان در نمایشنامه تغییر کرده است :

ترومبی (Tzumbi) : مؤنث چومبه (Moïse Tschombé) که احتیاج به معرفی ندارد .

کالا-لوبو (Kala-Lubu) : ژوزف کازاوبو (Joseph Kasa-Vubu) رئیس جمهور وقت کنگو.

کانگولو (Kangolo) : کاندولو (Kandolo) رئیس دفتر لومومبا.

ماسنس (Massens) : ژنرال یانسنس (Janssens) فرمانده نیروهای نظامی کنگو

مسیری (Msiri) : گودفروا مونونگو (Godefroi Munongo) نوۀ یکی از فرمانروایان مشهور افریقا که خود را عرب می دانست و «مسیری» در واقع معرب نام او بود.

موکوتو (Mokutu) : سرهنگ موبوتو (Mobutu) ، که بعد ژنرال شد و فعلاً رئیس جمهور کنگو است.

«افریقای دوران سرگیجه کسب استقلال، یکمرتبه با تمام مسائل»
« روبرو می شود: عصیانها ، کودتاها ، برخورد تمدن ها ، دسیسه های »
«سیاستمداران ، مانور قدرتهای بزرگ. و همه این بازیها در يك متن»
«عقب ماندگی.»

«گاه گاه، چهره ای بزرگ و درخشان ظاهر می شود . در کنگو،»
« چهره پاتریس لومومبا . يك مرد سیاسی . بی شك تنها مرد سیاسی »
« کنگو و بزرگترین مرد سیاسی افریقا . زیرا که مخلوطی است از »
« پیش بین و شاعر . او مردی است که قدرت تصورش همیشه از حد »
« وضع کنونی» در می گذرد، پس مرد ایمان است. و در عین حال مرد »
« افریقا است ، مونتو Muntu است، یعنی مردی است که هم در نیروی»
« حیاتی N'Golo شرکت دارد وهم اهل سخن است.»

«او که دست بگریبان بامشکلات دنیای مدرن، دنیای حسابها و»
«منافع است ، در کمال آگاهی سرنوشت خود را به عنوان قربانی و »
«قهرمان طی می کند. او مغلوب و در عین حال غالب می شود . خود را»
«چنان به هیله های قفس میزند که از پای درماید ولی در میله ها هم شکاف»
«ایجاد می کند.»

«از خلال چنین مردی که طبیعتش گوئی برای افسانه سرشته شده»
«است، تمام تاریخ يك قاره و يك بشریت است که بنحوی نمونه وار و»
«سفیل مانند، بازی می شود.»

« آیا این دلیل کافی نیست تا کوششی برای تجدید خاطره این »
«زندگی معجز آسا صورت گیرد؟»

امه سه زر

پردهٔ اول

صحنه اول

يك محله آفريقائى (لثوپلدویل)... اجتماع بومیها دور
يك معرکه گیر، زیر نگاه کم و بیش نگران دوتا آجان
بلژیکی.

معرکه گیر

بچه ها ! سفید پوستان خیلی چیزا اختراع کردن و اینجا
برای شما چیزای خوب و چیزای بد آوردن . راجع به
بدا من امروز چیزی نمیگم . اما حتماً حتماً بین چیزای
خوب یکیش آبجوس ! بنوشین ! ده بنوشین ! مگه نه این
که تنها این آزادی رو برای ما گذاشتن ؟ همیشه جمع شد
بدون اینکه آخرش حبس نباشه ! میتینگ بری حبسه .
بنویسی حبسه ! از ولایت بری، حبسه . و همش هم با
خوشرویی ! خودتون ببینین، به ربع ساعته که من دارم
واستون حرف میزنم و آجاناشون کاریم ندارن... وقتی
مملکتو میگردم، از ستانلویل تا کاتانگا، آجاناشون هیچی
نمیگن ! علت ؟- اینکه آبجو میفروشم ، آبجو آب می-
کنم ! بطوریکه ازین به بعد میشه گفت که گیلای آبجو
مظهر حقوق و آزادی کنگوئی هاست ! اما مواظب باشین !
بله ! همینجوری که در یه کشور نژادای جور بجور

هست مثل خود بلژیک که اونجا «فلامان» دارن و «والون» دارن و همه میدونن که از فلامان پدر سوخته تر کسی نیس... مام آبجو داریم تا آبجو! نژادای آبجو داریم! خونواده‌های آبجو داریم! من اینجا اومدم که از بهترین آبجو حرف بزنم. از بهترین آبجوهای دنیا یعنی از «پولار»! پولار سرمای قطبه در منطقه حاره! پولار آبجوی آزادی کنگو! پولار آبجوی دوستی و برادری کنگو! آره! من شنیدم که میگن پولار آدمو از تخم میبره، پولار مردی رو کم میکنه! به این جواب بدین آقا!

يك تماشاچی

هم شهری، توجه کنین که من تحریک شما را با تحریک جواب نمیدم. و ازتون نمیخوام که زن و خواهرتونو بدین تا امتحان کنم. (خنده حضار)

معركه گیر

اوهو! اوهو! این یکی واقعاً زره!

يكی از حاضران

ولی من به طرف دختر ا رو میکنم، این دختر کوچولو-ها! و از اونا سؤال میکنم. یالا دختری من، قشنگای خوش خنده من، دختری من که شیکمتون مثل مارنر مه، جواب نمیدین؟

معركه گیر

دخترها میخوانند:

زنها، صاف مثل آینه

بدنها، بی شیله پيله

سرخ شده در غسل

موها با درخشندگی مواج عبای عربی

دوتا انار رسیده

بی عیب روی سینه

- آجان بلژیکی اولی بد چا خان نمیکنه ها ! خوب حرف میزنه !
- آجان دومی آره ! اما نگران کنندس ! گیللاس آ بجوش یه شامورتی حقیقه ! چی از توش درمیاره ! برم دو کلوم بهش بگم !
- آجان اولی یواش ! باید «پولار» فروش بره ! میدونی صاحب پولار کیه ؟
- آجان دومی از کجا میخواهی بدونم ؟ من فقط میدونم که این برزنگی خطرناکه !
- آجان اولی بچه ای ! بذار بهت بگم . پشت سر پولار وزیر وایساده ... بله . وزیر کنگو ! دلخور میشی . اما اینجوریه ! حالا میفهمی ! خوب حالا بیا یک گیللاس بز نیم !
- آجان دومی باشه . با وجود این اسم این دوره گردو بگو بینم ... یه حسی بهم میگه که بهش احتیاج خواهیم داشت .
- آجان اولی اوه ! اسم و رسمش ثبته ! نگران نباش . ثبت شده . اسمش ؟ پاتریس لومومبا .^۱

۱ - در نسخه تجدیدنظر شده به آخر صحنه این قسمت اضافه شده :

آجان دومی - مال این یکی هم ثبت شده ؟
آجان اولی - اوه ! این یکی فقط یه نوازنده سازاس . خطرناک نیس .
ولی تا بخوای مزاحمه . همه جا هست ! یه مکس حقیقی و همش وزوز می کنه .
نوازنده سازا - آتاندله (Ata Nedele) زود یا دیر .

صحنه دوم

صدایی از عقب تا ترکم کم بلند میشود. در حالی که در
میان رفت و آمد گارسو نه‌های کافه و مشتری‌ها یک بار آفریقائی
دائر میشود

صدا ۱

گوش کنید! گوش کنید! گوش کنید! گاومیش زخمی
شده. توانش تمام شده. چون تیر خورده. به این دلیل
است که گاومیش عصبانی است. گاومیش کیست؟ گاو-
میش حکومت بلژیکی‌ها و فلامانهاست. گاومیش حالا
که زخم برداشته، سر تا پا تهدیدآمیز شده است. اما
شما، آیا در برابر تهدیدهایش عقب می‌نشینید؟ گاومیش
حیوانی است خشن. آیا از خشونتش می‌ترسید؟ از چهار
نعل سنگینش می‌ترسید؟ سرود اجداد ما اینست:

گاومیش سنگین راه میرود

سنگین راه میرود، سنگین راه میرود

اگر آنرا دیدید، از سنگین راه رفتنش نترسید.

از سنگین راه رفتنش نترسید. از سنگین راه رفتنش

[نترسید.]

باردائر شده است، نورشديد [در صحنه]. ميزهای كوچك؛
رفت و آمد مشتريان و زنان ول — يعنى نشمه ها .

زن اول

ميخواند

بياييد ، چرا مي ترسيد ؟
من شوهر ندارم
خيلي زود شوهر كردم
فكر مي كردم كه مرد ديگري وجود ندارد
آخ ! كه اگر ميدانستم !

بيك ميز نزديك ميشود

راستي كه در كنگو به زنها توجهي نميكنن ! مردا
تنهايي آيجو ميخورن و يه خانم رو سرپا ميذارن با
دهن خشك !

يك مرد

(سوت ميكشد) اونم چه خانمي ! حرف نداره ! بعنوان يك
زن، اين يه زن شاسي بلنده . يه خورده تنگ تربشينيمن .
خانم كوچولو ، بفرمائيد . بفرمائيد .

زن دوم

(نزديك ميشود) آه ! آه ! بچه ها بدادم برسين ! يه ناراحتي
كوچك دارم . «ژيكيتا» م داره ميفته . اين ليفه هاي
كوچولوي سيمبا Simba اصلا بند نميشن ، از چوب
پنبه پوسيده س . اين فلاماناي لعنتي همه رقم سرما كلاه
ميذارن !

يك مرد

سرمون كلاه ميذارن و استشارمون ميكنن ، خانم جون ،
آره ، استشارمون ميكنن . ميدونيد ! سيا پوست به قدر
كافي احتياط نميكنه !

زن اولي

(در حال لخت شدن) من مسئله را حل كردم . «ژيكيتا» رو

ول کردم . حالا فقط «ژیولا» پام میکنم.
 (در حال خنده) یواش ! یواش ! بهتره بگی که با ژیبولا
 لخت میشی ! با این مد - وقتی زناراه میرن، رونشونو
 می بینی وبالاش روهم ! هه ! هه ! میگم خیلی بالاترشم
 می بینی !

مرد

بی منظور ! اینکه مفتی ، دیگر از چی شیکایت داری ؟
 آه ! مردا چه خسیس شدن ، چه تنگ نظر و بد ذات
 شدن ! من دیگه ازین زندگی ذله شدهم .

زن دومی

میخواند :

دوستان گوش کنید .
 خدا بما مادر داده
 مادرهایی که برای پول
 ما را می کشند ، برای پول باز هم بیشتر !

يك مرد وارد صحنه میشود كه به سبك اروپائی لباس
 پوشیده است و قیافه جاكشها را دارد. این موکوتو
 است.

مردا وزنا سلام ! خبرای تازه براتون دارم . فلامانا ،
 پاتریسو گرفتن . هر کاری میکنیم دلشون نرم نمیشه !
 با دستبند ، فرستادنش به اوئل (Eville) و درست در
 همین موقع ، سیاست مدارا دربرو کسل جلسه میز گرد
 دارن تا راجع به سرنوشت کنگوتصمیم بگیرن . اگر
 سیاستمدارای آفریقا توی تنبوشون چیزی باشه ، حتماً
 تصمیم می گیرن که تا پاتریس آزاد نشه توجلسه نیان .
 آره ! اینم واسه خودش يك نظریه . اما ما واسه سرنوشت

موکوتو
 Mokutu

يك مرد

موکوتو

یه آدم کار نمیکنیم، واسه سرنوشت یه کشور کار می کنیم!
اوهو! اوهو! اینجا هم مگه فلامان داریم؟ فلامان
سیاه پوست! صورتیش که هست. چرا سیاش نباشه؟
هان؟ رفیق. هیچوقت از خودت نپرسیدی که اگه سرنوشت
یه آدم با سرنوشت يك کشور گره خورد اونوقت
چی؟ نه؟

مرد

خوب! خوب! حالا چیکار میشه کرد؟ دیگه نمیشه
که با مشت خالی به زندون الیزابت ویل حمله کنیم!
من چه میدونم! گور پدرتون! هرکاری دلتون میخواد
بکنین. اما بکنین! همه راها خوبه. به علاوه تو این
عصر در کنگو تمام راها به انقلاب میرسه، از هر
کدومشون که خواستین برین. اما برین!

موکوتو

دوباره صدا از پشت تا تر بلند میشود و سرود «کیمبا»
«گیست»ها را میخواند ۱

ما بچه های یتیمیم ،
شب سیاه است و راه ناهموار
ای خدای قادر ، کجا حفاظ بجوئیم ؟
بابا کنگو ، کی دستش را به سوی ما دراز خواهد
کرد ؟

زن اولی

پیشنهاد میکنم که برای شیش ماه عزا بگیریم ! هروقت
یکی از عزیزامون رو از دست میدیم عزا میگیریم ،
پاتریس هم از جهتی یکی از ماهاست !

موکوتو

چاخانانا! فلامانا ککشونم نمیگزه !

۱ - در نسخه تجدید نظر شده نوازنده ساز را می خواند.

زندومی

من میگم که اعتصاب کنیم و با علم و کلمون راه بیفتیم.
همه اتحادیه‌ها مون لولیتا Lolita ، دلار ، Dollar ، زن
آزاد ، امید، آگه همه راه بیفتن و بایده‌قای زرد و سبز و
قرمز شون رژه برن، خیلی تأثیر دارد !

ننه‌ماکوزی

Makosi

(زن قلدر) : مزخرف گوئی بسه دیگه ! نه عزاداری .
نه اعتصاب! کار، کاره. کار خواهیم کرد بیشتر از پیش
ویه وجه‌الضمان به بلژیک می‌دیم. گاومیش پول‌دوسته،
همه میدونن، پول غذاشه. و پاتریس باید بره بروکسل
و با اونای دیگه در کنفرانس شرکت کنه. حرفم تموم شد.
بچه‌ها من باید برم. هر کار که به دلتون برات شد بکنین.
هر کاری برای پاتریس بکنین خوبه. مرسی !

موکوتو

يك مرد ۱ بلند می‌شود و میخواند و جمعیت دم می‌گیرد

فصل بارانی که برسد
فصل جنك هم خواهد رسید .
فصل خون سرخ رنگ
فصلی است که من خبر میدهم
گاومیش تواناست، وفیل هم تواناست
اما کجا فرار کنیم ؟
جنگ نه پیش‌بینی علمشان را کرده
نه پیش‌بینی در را، و نه راه را .
بزودی گاومیش وفیل به زمین خواهند افتاد
دست توانای خدا را حس خواهند کرد
فصلی را که من خبر میدهم، فصل خون سرخ رنگ است

۱- در نسخه تجدید نظر شده نوازنده سائرا می‌خواند .

آزادی فردا بدست خواهد آمد

صحنه سوم

زندان الیزابت ویل

زندانبان اولی (باتلفن صحبت میکند.) : الو ؟ گوشم به شماست . بله .
آقای رئیس . . . بسیار خوب ، آقای رئیس . اطاعت
میشه آقای رئیس !

زندانبان دومی سرکار ، چه خبره ؟ مهمه ؟
زندانبان اولی رئیس خبر داد که میاد برای بازدید . مربوطه به آقای
پاتریس لومومبا .

زندانبان دومی آخ که این یکی فقط برای ما دردرس درست میکنه .
من خیلی حبسی دیدم . اما به جون زندونبون هیچی
پردردسر تر از این برزنگی های عینکی نیس .

زندانبان اولی و چه ادعایی ! حالا دیگه شعرم میگه . میمون شاعر !
راستی ، برو بیارش تا وقتی رئیس میاد حاضرش کنم
و آئین نامه رو یادش بیارم !

وقتی که زندانبان دومی عقب زندانی میرود، زندانبان
اولی این سطور را میخواند

زندانبان اولی اوهو ! اوهو !
» کنگو بود و بعد سفیدپوست آمد

زنانت را بی ناموس کرد
 جنگجویانت را مست کرد
 اما آینده خوش ، آزادی به همراه خواهد آورد
 سواحل رودخانه بزرگ از این پس مال توست
 تمام این زمین و ثروتش مال توست
 خورشید در آن بالا مال توست .»
 کجا میخواد بره خورشیدو شیکار کنه ؟ طمع به زنا
 و خونه های ما بسش نیس ، حالا خورشیدم میخواد!...
 ها! اومدی کثافت گه لوله بی چشم و رو ! بله آقا شرم
 میگه ! کی بتو خوندن یاد داد، میمون ؟ مگه همین
 بلژیکی هائی که تو اینقدر از شون بیزاری ، نبودن ؟ حالا
 بخور . میخوام راجع به دنده هات شعر بگم .
 کتکش میزند.

زندانبان دومی همکار! هنوز تموم نشده، بین تو سلولش چی گیر آوردم:
 نسخه خطی اعتراض به توقیفش . که البته غیرقانونی
 است ! (میدونین، همه شون همینو میگن!) و درخواست
 آزادی که بتونه در کنفرانس میزگرد بروکسل شرکت
 کنه . امضاشم اینه ، پاتریس لومومبا رئیس ن . م . ک
 (MNC) (نهضت ملی کنگو)

زندانبان اولی بدنیس؟ هان؟! کتکش میزند. . میخوای بری بروکسل؟
 وحشی ؟ اگر پادشاه بلژیکو دیدی چی بهش میگی ؟
 به بوانا کیتو کو Bwana Kitoko چه میگی ؟

زندانبان دومی (درحالی که کتک میزند.) حتماً میخواد وزیر بشه! (میخندد.)
 میخوای حضرت اشرف بشی ، عتتر ! حضرت اشرف!

زندانبان اولی ممکنه ! اما اول بایستی شاه کالا kala رو بخوره. پسر،
زیاد خرابش نکن . چون رئیس ممکنه هر آن سربرسه.
اینهاشش ! اومد !

مدیر زندان وارد میشود .

مدیر زندان آقای لومومبا ، يك خبر خوب براتون دارم . يك خبر
عالی ! آره ، برای مدیر زندونم گاهی اتفاق میفته که
برای زندونباش خبرای خوب و عالی بیاره . همین الان
از بروکسل دستوری راجع به شما دریافت کردم. آقای
وزیر کنگو تصمیم به آزادی شما گرفته اند . و میل دارند
که بقول خودتان به عنوان رئیس نهضت ملی کنگو در
کنفرانس میزگرد شرکت کنید . من مأمورم که همه نوع
تسهیلات را برای مسافرت شما فراهم کنم ؛ به اطلاعاتان
میرسانم که فردا يك هواپیمای « سابنا » به بروکسل
پرواز میکند . شما آزادید آقای لومومبا . سفرخوش،
حضرت اشرف !

زندانبانان آه ! آه ! (تعظیم میکنند .) سفر بخیر حضرت اشرف !

يك نوازنده سانزا (Sanza) وارد میشود. و میخواند .

کنگو، مپاکا، دیما Kongo MPaka Dima برادران من،
هوشیار باشید ! کنگو می جنبد .

صفحہ چہارم

از بالای صحنه يك نوشته میافتد پایین به این متن .
(بروكل ، سالن میزگرد) . این سالن سرسرای جلوی
يك تالار بزرگ است که در آن کنفرانس میزگرد احزاب
افریقایی جریان دارد . رفت و آمد چهار پنج نفر که
خودشان را به ریخت کاریکاتور بانکدارها درآورده اند ،
لباس دم دار ، سیگار برك به لب . انزجار و ترس بعد
اعلای خود رسیده است ، پنهانی خبر رسیده که حکومت
بلژيك به تقاضای لومومبا ، روز ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰ را
بعنوان روز استقلال کنگو پذیرفته است .

بانکدار اولی دیگره تموم شد . به حکومت خائن ، امپراطوری مارو حراج کرد .

باین ترتیب از استقلال فعلا تاریخش را معین کرده‌اند.
 افسوس ! امر این میمون را قبول کردند !

همت، همت داشته باشید آقایان . همت و باز هم همت!

باید به نرخ روز نان خورد! نمیگم باید نرخ روز را دوست داشت. میگم کافست که قبولش کرد! این استقلال چیزی نداره که من ازش هول کنم.

بانگذار اولی به آنچه که يك مصیبت حقیقی است .

و دولت را ورشکست میکند و دارایی ما را میخشانند

و این کشور را تا حد يك قدرت بسیار كوچك حقیق
میکند .

این يك برخورد صبورانه است !
تضاد نگران کننده، یا کلمات قصار خطرناك ؟
بی شك هردو ! هم قطاران ! من با ترس همه حرفم را
میزنم

و درست نمیدانم که در چنته شما چیست !
اما حالا که در يك امپراطوری وسیع آفت افتاده
برای بازی کردن نقش آزادیخواه ، زمان بسیار بدی
را انتخاب کرده اید !

وقتی در يك امپراطوری وسیع آفت میافتد
راه حل های جسورانه تنها راه حل های عاقلانه است !
آقایان ، هیچ چیز ناراحت کننده تر از این ابهام نیست !
راستی ! برای خلاصی از این مشکلات
اگر طرحی دارید ، بگویید ! حرف بزنید ، پیشنهاد
کنید

به جای اینکه مردردندی کنید .

آره ، مسلمه ! آیا سیاستی در این مرید دارید ؟
سیاست ؟ کلمه بزرگی است . اما قدری ادراك داشته
باشید .

گاهگداری افکاری در مغز من جولان میکند
هیچ استعداد خاصی هم در کار نیست . از بیست سال زندگی
در مناطق حاره اینها را آموخته ام .
فکر کنید ، آنها را من می شناسم . اصل :
برای آنکه وحشی رام بشود فقط دو کار میشود کر

یا باتون ، دوست عزیز ، یا پول .

بانکدار اولی خوب ، بعد ؟

بانکدار چهارمی خوب ، فکر میکردم باهوش تر از این باشید .
همین فکر را تعقیب کنید . چه میخواهند ؟ منصب و
عنوان

رئیس ، وکیل ، سناتور ، وزیر !
ودست آخر لغت و لیس ! خوب ! ماشین ، حساب جاری
در بانک .

ویلا ، حقوق کلان ، هیچ چانه هم نمیزنم .
اصل : و این یکی اصل مهمی است : باید تا بیخ حلق
به آنها خوراند !

نتیجه : دلشان نرم میشود و حالشان جا می آید .
می بینید که یواش یواش این سیستم به کجا میرسد ؟
بین ملتهای آنها و ما ، دعوای داخلی خودشان قرار
میگیرد .

اگر لااقل با آنها - چون نمیتوان دوست شد
در این قرن بی سیاسی و احساسات از مد افتاده -
بتوانیم روابط همدستی و شرکت برقرار کنیم ...
کافی است ، احسنت هم قطار ! موافقم بی تردید .

بانکدار اولی هورا ! هورا ! زنده باد استقلال !
بانکدارها باهم

صحنه پنجم

ئوپولدویل ، توده مردم غرق در خوشحالی و ضمناً ساده.
چاچا جای استقلال شنیده میشود.

يك زن دیندا چطوری میاد ؟ با ماشین ؟ با کشتی یا با طیاره ؟
يك مرد بایك شاه کوچولوی سفیدپوست میاد. بابوانا کیتو کو
Bwona Kitoko میاد . او واسمون میاره .

يك مبلغ نهضت^۱ دیندا! هیچکی برامون نمیاره، ما خودمون میگیریمش،
هم وطنان !

يك نفر از ایل «موکنگو» مهم نیست که بدن یا بگیریم. من فقط میدونم که حالا
که دیندا داریم ، باید همه بنگالاها Bengalas به
دهاتشون بر گردن . اینهمه بنگالا ! مملکت رو گند
گرفته.

يك بنگالا یواش آقا ، ما را تحريك نکنید . ما خیلی آقاییم که
تحمل میکنیم که یه موکنگو رئیس جمهور باشه و به ما
حکومت کنه . این مقام مال بچه رودخونه‌س ! زنده
باد ژان بولیکانگو ! ژان بولیکانگو باید به حکومت
برسه !

مبلغ نهضت استقلال^۲ ده. آقایون آروم ! دیگه ما دعوای قبیله‌ای نداریم.

(۲۹۱) در نسخه تجدید نظر شده : نوازنده سازان.

نذاریم استعمار تفرقه بندازه و حکومت کنه ! دعوای ایلی را کنار بذاریم ! دیگه میون ما نه باید بنگالا باشه نه «باکنگو» ونه «باته تل» . همه ما کنگویی هستیم ! آزاد ، متحد و متشکل ! یالا، بریم بسلامتی اتحادمون یه گیلایس آجگو بزیم . همه آقایون رادعوت میکنم !
 يك پارتیزان باشه ولی باید فهمید که چه آججویی باید خورد .
 من که غیر از «پولار» لب نمیزنم .

پارتیزان دومی من «پریموس» میخورم !
 يك آجگوخور آباکولی پریموس شاه آججوهاس ! آججوی شاه
 «کالا»س .

آجگوخور دیگر پولار ، خنکی قطب در گرمای حاره !
 مبلغ نهضت ۱ من بسلامتی صلح میخورم ! به سلامتی تمام صلح ها !
 صلح دلها، صلح قومها، صلح احزاب، صلح آججوها.
 بخوریم آقایان . هر کی میخواد پولار ، هر که میخواد
 پریموس، اما همه بسلامتی کنگو !
 همه با هم زنده باد کنگو ! (چاچا جای استقلال را باهم میخوانند.)

صحنه ششم

بازیلیو (پادشاه بلژیک) این مردم وحشی را که در گذشته در اثر مشت سخت «بولاماتاری» نقش زمین شده بودما تحت

(۱) در نسخه تجدید نظر شده: نوازنده ساز را.

حمایت گرفتیم . آری ، تقدیر این وظیفه را به عهده ما گذارد و ما این مردم را غذا دادیم ، مواظبت کردیم و تعلیم دادیم . اگر کوششهای ما توانسته باشد بر طبیعت آنها غالب آید ، اگر زحمات ما با استقلالی که امروز من به آنها میدهم جبران شده باشد ، بزودی خواهیم فهمید . بگذار از آزادی خود استفاده کنند . یا آنها به افریقا همان سرمشقی را میدهند که ما به اروپا میدهم یعنی نمونه يك خلق متحد ، بانزاکت و زحمتکش و در اینصورت رهایی مردمك چشمان ما ، در جهان ما را مفتخر خواهد کرد . یا اینکه ریشه وحشی که از اعماق بدویت تغذیه میکند دوباره خشونت ناسالم خود را باز خواهد یافت و بذر خوبی را که مدت پنجاه سال با فداکاری « مینسونر » های ما به نحوی خستگی ناپذیر پاشیده شده است خفه خواهد کرد و در اینصورت !

ژنرال ماسنس (ژنرال بلژیکی) و در اینصورت ؟

بازیلیو بموقع خود اقدام خواهیم کرد ، ماسنس ؛ بهتر است که به طبیعت بشر اعتماد کنیم ، موافقید ؟

ژنرال ماسنس اعلیحضرتا ، میدانید که من ابدأ شور و شوقی برای این نوع تجربه ها ندارم . تجربه هایی که در هر حال ، نشانه تهور و سعه صدری است که از مشخصات نبوغ آن اعلیحضرت است... اما حالا که چنین مقرر فرموده اید این آزادی را که دود تریاك وارش آنان را با چنین رؤیاهای تأسف آوری مست کرده است ، دست کم حس کنند که به آنها اعطا میشود و نه آنکه خود آنرا میگیرند . اعلیحضرتا ، من گمان ندارم که آنها آنقدر کند ذهن

باشند که فرق بزرگ حقی که برای آنان به رسمیت شناخته می‌شود و عطای سخاوتمندانهٔ يك پادشاه را درك نکنند. مطمئن باشید ماسنس . من این مطلب را به صریح‌ترین شکل به آنها نشان خواهم داد ، دارند می‌آیند !

بازیلیو

کالالوبو (رئیس‌جمهور کنگو). خطاب به لومومبا - آقای نخست شهردار! ببخشید مقصودم نخست وزیر بود ! تمام هم و غم من اینست که همه چیز بخوبی برگزار شود . یعنی مناسب باشد . قواعد ادب این وظیفه را برای ما ایجاب میکند. قواعد سیاست هم همینطور . حالا وقت شکایتهای و جواب به ناسزاهای و سخنان رعد آسا و بد آهنگ نیست. زایش هر بچه با درد انجام میگیرد . این قانون است ؛ ولی وقتی بچه زاییده شد، باولبختند میزنند . من میخواهم که امروز کنگو يك پارچه لبخند باشد . امپراطور دارد می‌آید . (رو به جمعیت.) یالا همه باهم ، زنده باد شاه !

زنده باد شاه ! زنده باد بوانا کیتو کو ! زنده باد شاه «کالا» !

جمعیت

جمعیت بیرقهای کوچکی را که روی آن نشان «آبا کو» ست - صدفی که بوسیلهٔ شمشیر سوراخ شده - تکان میدهند. ترقه در میکنند ، يك گروه مرکب از بچه‌های سیاه پوست به رهبری يك میسیونر که ریش بلند دارد آواز میخوانند.

(خطاب به مدعوین رسمی.) سخنان من کوتاه خواهد بود و منظور از آن اینست که به پیشینیانم درود احترام آمیز بفرستد ، که پیش از من قیم این مملکت بودند و اول به لئوپولد ، بنا کننده‌ای که به اینجا آمد نه برای اینکه

بازیلیو

بگیرد و مسلط شود بلکه برای آنکه بدهد و متمدن کند. سخن من همچنین برای سپاسگزاری از تمام کسانی است که روز به روز و به بهای چهزحماتی ! این کشور را بنا کردند و ساختند . افتخار به بناکنندگان ! افتخار به ادامه دهندگان ! و عاقبت سخن من آقایان ، برای واگذاری این کشور ساخته ماست به شما . ما ملتی هستیم مهندس و صنعتکار و بدون گزافه گویی به شما میگویم که امروز ما این ماشین خوب را به شما وامیگذاریم . مواظبش باشید . من فقط اینرا از شما میخواهم . البته . چون مطلب عبارتست از تکنیک. و چون پیش بینی نکردن ضعف های مکانیکی مخاطره جویانه است ، دست کم بدانید که همیشه میتوانید به ما رجوع کنید و از همکاری ما برخوردار شوید . همکاری بی نظرائه ما ، آقایان ! و حالا کنگویی ها ! زمام را در دست گیرید . همه دنیا چشم بشما دوخته است !

کالالوبو

اعلیحضرتا ! حضور آن اعلیحضرت بلندپایه در مراسم این روز تاریخی شاهد نو و درخشانی است از توجه و دلسوزی شما نسبت به تمام این مردمانی که دوستان داشته اید و حمایتشان کرده اید . اینان پیام دوستی شمارا با همه احترام و شوری که نسبت به شما دارند دریافت کردند و سخنانی را که در این روز باشکوه بآنان گفتید تا مدتهای مدید در دل نگاه خواهند داشت . آنها قدر و ارزش بسیار این دوستی را که بلژیک به آنان ارزانی میدارد خواهند دانست و با شوق در راه يك همکاری صمیمانه گام خواهند نهاد . اما شما کنگویی ها، برادران

من ، میخواهم شما بدانید و بفهمید که استقلال ، دوست
قبایل ، برای این نیامده است که قانون را از میان بردارد
یا رسوم را . استقلال آمده است تا قانون و رسوم را
کامل کند، به کمال برساند و هم آهنگ سازد . استقلال،
دوست ملت ، برای این هم نیامده است تا تمدن را به
قهقرا برد ، استقلال درحالی که يك دستش را رسوم گرفته
و دست دیگرش را تمدن - آمده است تا کهنه و نور را
با هم آشتی دهد و ملت را با قبایل . به تمدن وفادار بمانیم،
بر رسوم وفادار بمانیم، خدا کنگو را نگه خواهد داشت .

كف زدنهای نامطمئن و بك و توك .

لومومبا

اعلیحضرتا، من به فراموش شدگان میاندیشم . ما آنهایی
هستیم که مالمان را گرفتند ، کتکمان زدند ، مثلهمان
کردند، همانهایی که «تو» خطابشان میکردند، همانهایی
که تف به صورتشان می انداختند . شاگرد آشپز ، خانه
شاگرد . به اصطلاح خودتان Boys . ما مردم « بوی »
بودیم ، ملتی بله قربان گو - و هر آنکه در این شك داشت
که يك انسان میتواند پست تر از انسان دیگر باشد ،
فقط کافی بود که به ما نگاه کند تا بپذیرد .

اعلیحضرتا ! هر رنجی را که بتوان کشید، ما کشیده ایم .

هر تحقیری را که بتوان فروداد ، ما داده ایم !

اما رفقا ، طعم زندگی را اینان نتوانستند در دهن ما تلخ
کنند . و ما با وسایل محقرانه خود مبارزه کرده ایم .

بمدت پنجاه سال نبرد کردیم .

و حالا ، غالب شده ایم .

کشور ما از این پس دردست فرزندانش خواهد بود .
 این آسمان و این رودخانه و این زمینها مال ماست .
 دریاچه و جنگل مال ماست .
 کاری سیمبی، نیرا کنگو، نیامورا ژیرا، میکهنو، اِهو،
 کوههایی که از سخن آتش سر به آسمان کشیده‌اند،
 از آن ماست .
 کنگوییها، امروز روزیست بزرگ
 روزی است که دنیا - کنگو، مادر ما را به میان ملتها
 می‌پذیرد .
 و بخصوص کنگو، فرزند ما را
 فرزند بی‌خوابیهای ما! رنجهای ما و نبردهای ما .
 رفقا و برادران هم‌رزم، هر يك از جراحات ما باید بنوك
 پستانی مبدل شود!
 هر يك از افکار ما، هر يك از امیدهای ما، باید پارویی باشد
 که هوارا حرکت دهد و تمیز کند!
 برای کنگو! نگاه کنید، آنرا بالای سرم میبرم،
 به روی شانه‌ام می‌آورم
 سه مرتبه به صورتش تف می‌کنم
 به زمینش می‌گذارم و از شما می‌پرسم: راستی این بچه‌را
 می‌شناسید؟ و شما همگی جواب میدهید: این کنگو
 است، پادشاهمان است!
 دلم می‌خواست «توکان»، این پرندۀ زیبا باشم، تا از وراء
 آسمان به نژادها و زبانها خبر بدهم که کنگو برای ما
 به دنیا آمد، پادشاه ما کنگو زنده باد!
 کنگوی دیر به دنیا آمده، باید که از قرقی سرمشق بگیرد

کنگوی دیر به دنیا آمده، باید که مشاجرات را موقوف
کند

رفقا، همه کارها مانده که انجام دهیم. همه چیز را باید
از نو بسازیم ولی ماهمه را انجام میدهیم و از نو میسازیم.
برای کنگو!

ما تمام قوانین را یکی پس از دیگری از سر خواهیم گرفت.
برای کنگو!

ما در تمام عادات و رسوم یکی پس از دیگری تجدید نظر
خواهیم کرد، برای کنگو!

بیدادگری را پس میزنیم و تمام قسمتهای این بنای
کهنه را یکی پس از دیگری از پای تاسر بررسی خواهیم
کرد. برای کنگو!

هر چه را که خم شده است، راست می کنیم. و هر چه را
که راست است بالا می بریم. برای کنگو!

من می خواهم که همه با هم متحد باشند!

می خواهم که همه فداکاری کنند! برای کنگو

اوهورو! (يك لحظه بحال خلسه.)

کنگو! عصر با عظمت!

و ما که سال کهنه و زنده را سوزانده ایم

با گامهای متفق و شادمانان به پیش برویم

بسوی دوران نو! بسوی تحویل سال!

حالت بهت. در اینجا چهار بانکدار وارد میشوند.

چه نفرت انگیز! چه نفرت انگیز! معلوم بود که عاقبت
خوشی نداره!

بانکدار اولی

بانکداردومی عجب نطقی ! ایندفعه دیگه کار تمومه، باید دممونرو
بگذاریم رو کولمون!

بانکدار سومی (خیلی موفر.) مسلم است! آنجا که نظم نیست ، بانکدار
بند نمیشود!

بانکدار چهارمی بله ! بر رودکنگو، این دفعه کشتی بی‌راهنما به بیراهه
میرود!

موکوتو در حالیکه خیلی بخود مشغول است میگذرد
و کسی را نمی‌بیند .

موکوتو من سرش شرط بسته بودم! چه کسی این نطق را برایش
تهیه کرده؟ منو بگو که میخواستم ازش يك سیاستمدار
درست کنم ! اگه خودش میخواست تو سرخودش بزنه ،
مفت چنگش! حیف! چاقو اگه خیلی تیز باشه غلاف
خودشم میبره! (تف می‌کند.)^۱ سیاستمدار میتینگها! بهر حال

۱) در متن تجدید نظر شده این تغییرات داده شده است : از عدد ۱
به بعد (تا ورود نوازنده سائزا) حذف شده است و جایش این آمده ،
لومومبا وارد می‌شود؛

نوازنده سائزا (در حال تفکر) - هوم ! در قضاوت در مورد آقا عجله نکنیم !
اگر اینکار را کرد حتماً دلیلی داشته‌است، حتی اگر این دلیل
را ما نبینیم !

لومومبا خوب، موافقی؟ یا نوهم از آنهایی هستی که خیال می‌کنند چون
يك سیاه پوست جرأت کرده‌است که در مقابل دنیا بایك پادشاه
اوقات تلخی کند، آسمان به زمین خواهد آمد ؛ نه موافق نیستی!
در چشمانت می‌بینم.

موکوتو حال که از من سؤال می‌کنی ، جوابت را بایك قصه می‌دهم.
لومومبا من از قصه بیزارم .

موکوتو قصه برای سهولت مطلب است. دریازده سالگی با پدر بزرگم
مشغول شکار بودیم ، يك مرتبه بایك پلنگ رو در رو شدم ،
دست پاچه شدم و نیزه‌ام را به طرفش پرتاب کردم و پلنگ زخمی
←

اگه ضرب المثل ولایت من درست باشه که شانس مثل
شتر میمونه ، آدم وارد باید مواظب باشه که چه وقتی
حیوون خسته میخوابه تا بره سوارش بشه !

در حالیکه از نهری خیالی عبور میکند، با حرکت مار-
پیچی صحنه را ترک میکند. نوازنده سازا میگذرد و مرثیه
لوپه تو Lupeto را میخواند :

در گرفتن باد
هیچکس از آنها ماهر تر نیست
اصلا ریخت قاتل هارا ندارند
اما دماغشان هر بویی را در هوا تشخیص میدهد
اینها آدمهای «لوپتو» هستند
اهل اشتها
برای خوردن، هر چیزی برایشان دندانی است .
اینها آدمهای لوپتو هستند.
لوپتو ، پول است

→

شد. پدر بزرگم خیلی عصبانی شد. می بایست می رفتم و نيزه ام را
بر می داشتم، آن روز من برای همیشه فهمیدم که نباید به يك حيوان
حمله کرد مگر اینکه از کشتنش مطمئن بود.

(خیلی سرد) - اشتباه می کنی که مخالفی، «تا بو» یی بود که می بایست
از میان برداشت و من آنها برداشتم ! اما راجع به قصه ات باید
بگویم که اگر معنایش اینست که تو از این حیوان، یعنی از استعمار
نفرت داری و تصمیم داری همراه من او را تعقیب کنی و از پا
در آوری... در این صورت عیبی ندارد.

راجع به این موضوع شك داری پاتریس ؟
(به تندى) - خوب! آشتی کنیم! من خوشحالم.
خارج می شوند.

لومومبا

موکوتو
لومومبا

اینها نه خوبند نه بدجنس
اینها آدمهای لوپتو هستند

بانکدار چهارم وارد میشود.

بانکدار اولی آقا تبریک ، راستی که عجب دسته گلی به آب دادید !
بانکدار چهارمی همکار ! گمان نمیکنم که مستحق این خشونت شما باشم.
هیچ سیاسی نیست که مخاطره نداشته باشد .
بانکدار دومی ببینید چطور ماست مالی میکند ! جمله پردازی ، کلی-
بافی ! حالا که نقشه تان نگرفت ، این دیگر پررویی
است آقا!

بانکدار چهارمی جمله پردازی ؟ نه ! همت ، همکاران ! ما که با کوچك-
ترین دگنك مثل موش پهن نمیشیم ، این فکر را بپذیرید
و بیایید .

درگوشی با آنها حرف میزنند.

آقایان تصدیق میفرمایید که کاملاً منطقی است، اگر «لثو»
موفق بشود که حق تعیین سرنوشتش را بدست بیاورد .
باشد! ما نمیتوانیم جلویش را بگیریم. اما در این صورت
این حق برای همه باید باشد و قبل از همه برای معادن ما!
بانکدار اولی هیس ! هیس ! بگذارید گوش کنم ! هر چه این همکار
میگوید ، غالباً عاقلانه است .

بانکدار چهارمی همکار ! وقتی من اقیانوس هرج و مرجی که کشور را
به فنا میکشد در نظر میگیرم
فکر میکنم که راه حل نهایی هنوز برایمان مانده است.
آری در برابر این کنگوی بدقدم و پهناور و مزاحم

این فکر تحمیل میشود که ناشایست خواهد بود
 که از این معجون عظیم و بی شکل
 نتوان به میل خویش «کاتانگا» مانرا بیرون آورد .
 بانکدار اولی آهان ! منظور تان را فهمیدم ! بیاید تا بیوستان
 زنده باد اورانیوم آزاد ! منظور همین است ، نه ؟
 بانکدار چهارمی نه تنها اورانیوم ! بلکه الماس ! مس ! کبالت ! و دست
 آخر خود کاتانگا ! کاتانگای پر صدا و وزین !
 همه بانکداران باهم هورا ! هورا ! زنده باد کاتانگا .

صفحه هفتم

کاباره ، باشگاه «الیت» بین دو صفحه فرانکو دومی امور
 صدای زمزمه مانند يك گوینده زن به گوش میرسد.

گوینده اینجا تسلیح اخلاقی افریقا . هم وطنان به کار مشغول
 باشیم ! به کار مشغول باشیم ! میگویم کارمان را بکنیم
 مثل اینکه بگویم «اسلحه برداریم» ! چون جنگی شروع
 شده است . کنگویی ، جنگ برای آینده کشور . بدین
 جهت است که بسیج طبقات زحمتکش باید کامل و
 بی قید و شرط ، آگاهانه و داوطلبانه باشد ! زمانی را که
 کنگو پشت سر گذاشت ، شباهت به يك دوره ماقبل تاریخ
 دارد . اما با استقلال ، ما به مرحله تاریخی رسیده ایم . و
 مرحله تاریخ ، هموطنان ، مرحله کار است . کار کنید !
 کار کنید هموطنان !

ضمن صدای اول يك صدای ديگر بلند ميشود. اين صدای
احقاق حق است

صدای احقاق حق بیدار شوید ، کنگویها بیدار شوید . به حرفهای دهن
پر کن گوش نکنید ! از سوراختان ، از کارگاهتان ، از
کارخانه تان بیرون بیایید ! برای اینکه مطالبه کنید و
حقان را بگیرید ! استقلال نباید کلمه ای تو خالی باشد.
باور کنید که این کلمه برای همه تو خالی نیست. از وکلا
و وزرایتان پرسید . ماشین برای وزیر است و وکلا. زن
برای وکلاست و وزراء بابانوئل برای سیاه عینکی است.
باید که بابانوئل برای همه باشد . به این معناست که ما
استقلال کنگو را می فهمیم ! زنده باد استقلال کنگو !

صحنه از سربازان کنگوئی پر میشود ، سربازها نیمه
مست اند و کمربندهایشان را به دست دارند و شعار
میدهند ، « مرگ بر سیاستمداران ! لومومبا فاسد !
لومومبا ، پامبا لومومبا پامبا ! »

صحنه هشتم

نور عوض میشود، در «کالینا» هستیم، در دفتر نخست وزیر.

«ماکسا» را صدا کنید . «کانگولو» غایب ؟ چه رئیس
دفتر قشنگی ! بیخود عقب «سیسو کو» نگردید، خوابه!
پیش از شب بیدار نمیشه . به خیالتون رسیده که همین-
جوری ادامه پیدا میکنه . اخ ! تف ! آقایان ما که هستیم ؟

لومومبا

الان بهتون میگم . يك مشت محكوم به اعمال شاق . من يك محكوم به اعمال شاق ام . يك محكوم داوطلب . شما محكوم به اعمال شاقه اید و باید باشید . یعنی مردانی که به کاری بی انتها محكوم شده اند . شما حق هیچ گونه استراحت ندارید . شما در بیست و چهار ساعت ، بیست و چهار ساعت در خدمت کنگوئید . زندگی خصوصی ، صفر ! زندگی خصوصی نداریم . در عوض نگرانی مادی اصلا ندارید !... چون وقت این نگرانیها را ندارید . میدانم ، میدانم ، گویا من خیلی توقعم زیاده . ماجرا - جویم ، سخت گیرم ، چه میدونم ؟ آره ، همینطوره ، گویا من میخوام خیلی تند برم . آره ، جماعت حلزون ، باید خیلی تند رفت . باید خیلی تند رفت . میدونید من چقدر وقت دارم که پنجاه سال از تاریخو طی کنم ؟ سه ماه ، حضرات ! و فکر میکنید که وقتش را دارم که تند نروم ؟

رئیس ، سربازا ! سربازا ! دارن میان .

سربازا ؟ چه مرگشونه ؟ سربازا ؟ داد میزنن ؟ چه داد میزنن ؟

باشخص شما دعوا دارند ! داد میزنند «مرگ بر لومومبا ، لومومبا پامبا»

(در حال خشم و هیجان .) فقط همین ؟ بیشرفا ! فروخته شده ها ! فلامانا ! همه فلامانن ! فلامان و تخم حرام فلامان ! وقتی فکرشو میکنم که مدت پنجاه سال جلوی بلژیکی ، اینها میخزیدند ، و حالا کونمان به صندلی نرسیده ، دارن پروپاچه مونو گاز میگیرن ...

مپولو

لومومبا

مپولو

لومومبا

خوشه ! استقلال عجب خوب شروع شده !
احمق ! خیال میکردی که چه جوری شروع میشه ! و
خیال میکنی که چه جوری ادامه پیدا میکنه ؟ خیال
میکردید که چه طوری میشه ؟ وقتی شماها را وزیر کردم ،
خیال میکردید به تفرج دعوتتون میکنم ؟ بهر حال ، بعنوان
خائن نمیگیرمتون . همه چی ، همه چی رو در آن واحد
خواهیم داشت ؟ و عجالتاً : عصیان ، خرابکاری ، تهدید ،
تهمت ، شانتاژ ، خیانت . قیافه تان تعجب زده است !
همینه قدرت ! خیانت و شاید مرگ ، حتماً مرگ . و کنگو
همینه ! بفهمید : کنگو مملکتیه که همه چیش تندمیره .
امروز يك تخم رو زمین بنداز فردا قلمستون میشه .
قلمستون چیه ؟ - جنگل ! در هر حال همه چی تند میره
و سرعتش کم نمیشه . برای یواش کردنش روی من حساب
نکنین ! مپولو ، این عربده کشارا بذار بیان تو . براشون
صحبت خواهم کرد و دلشون را در ته سینه برمیگردونم .

هیتهائی از سربازان وارد میشوند .

بفرمایید آقایان ، آه ، چه متأسفم که غیر نظامی ها
همراهتون نیومدهن . حضرات «آپيك» و «اتراکو» را
میگم که امروز اینطور با شجاعت چاقو زیر گلومون
گذاشتن ! ازشون می پرسیدم که وقتی پنجاه سال آدم
جلوی بلژیکی ها دهن بسته و لرزون بمونه ، خارج از
نزاكت نیست که به يك حکومت کنگوئی ، به يك حکومت
برادر که تازه مستقر شده حتی سه ماه وقتی را که برای
مطالعه پرونده و رسیدگی به مسائل میخواد ، نده ! اما

شماها سربازا، معطلتون نمیکنم. خواستهای شما مشروعه، میفهمم چه میگی و میخوام که حق باشما باشه! شما را به عنوان نیروی سیاسی، بلژیکی ها فرمون میدادن. حالا که ارتش ملی شدین میخواهین که فرماندهاتون وطنی باشن. چه از این طبیعی تر؟ و ما اگر يك لحظه برای این اقدام افریقائی کردن اساسی معطل شدیم برای این بود که حسن نیت مان به سوء نظر ژنرال ماسنس برخورد کرد. آقایان عبرت بگیرید و ببینید چطور استعمار فاسد و لجوج و شومه. اما ما، ماسنس را کنار گذاشتیم.

سربازان

مرگ بر ماسنس! مرگ بر ماسنس!

لومومبا

ماسنس کنار گذاشته شده و حکومت مطالبات شما را به حق میدونه. بنابراین هر يك از شما بيك درجه بالاتر ارتقا پیدا میکنین. سرباز ساده گروهان میشه، گروهان استوار میشه ...

سربازان

نه! نه! سرهنگ، تیمسار!

موکوتو

آقای نخست وزیر، چیزی که سربازان مطالبه میکنند، افریقائی کردن کامل و فوری کادرهاست. با وضعی که موجود است حتی يك دقیقه را هم نباید تلف کرد!

لومومبا

مسأله از نظر حکومت دور نمونده. بطوریکه من می توانم از حالا به شما خبر بدم که حکومت، انتصاب يك ژنرال و يك سرهنگ کنگویی را در نظر داره یعنی تصمیم گرفته. ژنرال، «لوندولا» است و سرهنگ مسئول جوانان «مپولو» است که اینجا حاضره.

سربازان

نه! نه! «مپولو» نه. چونکه سرباز نیست. سیاستمداره. ما «موکوتو» را میخوانیم. مرگ بر «مپولو»! زنده

سربازان دیگر

باد موکوتو . موکوتو هفت سال تو نیروی انتظامی
سابقه خدمت داره.

لومومبا

شما موکوتو را انتخاب میکنید؟ باشه ، من انتخاب
شمارا تصویب میکنم . درسته ، موکوتو يك سربازه ،
موکوتو دوست منه ! موکوتو برادر منه . میدونم که
موکوتو هیچوقت به من خیانت نمیکنه . مپولو از طرف
حکومت منصوب شده بود، حالا من، موکوتو را منصوب
میکنم. اما دیگه حرفشونز نیم . مسأله حله ! مسأله این
نیست که شما افسر خواهید شد یا نه . چون از این پس
افسر هستید . مسأله در اینه که بفهمیم چه جور افسری
میخواهید باشید : افسر مراسم رژه ؟ افسر منفعت طلب؟
افسر فرقه جدید ؟ حکومت میخواد که شما افسر خلق
کنگو باشین و روح خلق کنگو شمارا بحرکت دربیاره
و مصمم باشین که با سرسختی مبارزه کنین تا استقلال
کنگو حفظ بشه . میخواهید اینطور باشید ؟

آره ! آره ! زنده باد لومومبا !

سربازان

لومومبا

سرباز ها و افسرهای کنگو ، اگه دشمن آمد - و غیر
ممکن نیست که زودتر از اونچه ما خیال میکنیم بیاد -
باید داغونش کرد . عین قرقی که میخواد گوشتی را که
دهاتی کباب میکنه بلند کنه و چنگالهاش میسوزه !
زنده باد ارتش ملی کنگو ! زنده باد کنگو .

سربازان هورا میکشند . نوازنده سازها میخواند .

بذر آتش

زمان مستانه بذر پاشی

پرندۀ كوچك كه در رفت و آمده
 پرندۀ كوچك فراموشكار
 چسب يادش رفته . «سارباكان»^۱ يادش رفته
 دام ميگه : چه مغز كوچكي !
 پرنده ، دام از يادش رفته .
 اما دام ، پرنده يادش هست .

صحنه نهم

در تاريخي، پناهندگان سفيدپوست از صحنه عبور ميکنند
 و هر چه را که مي توانند با خود ميبرند ... اينها کولونها
 هستند با «biloko» هاشان . ناگهان روي يك نقشۀ عظيم
 كنكو ، نور قرمز روشن ميشود . در بالاي صحنه، روي
 يك مهتابي دوتا سايه ، در سايه روشن قرار دارند که
 عبارتند از بازيليو و ماسنس .

فرستندۀ اول Myosotis با Gardenia حرف ميزند ! Myosotis با
 Gardenia حرف ميزند ! الو . Gardenia جواب بدهيد!^۲
 فرستندۀ دوم آنژل Angele ، بتي Betty با آنژل حرف ميزند .
 بما خبر داده اند که دوازده تا ماشين حامل زن و بچه به

۱ - Sarbacane لوله ای است که گلوله را در آن ميگذارند و با فوت
 پرتاب مي کنند . مثل قضیۀ قلم نی و ماش و معلم خط . (مترجم)
 ۲ - اسم دوجورگل است که گویا اولی را «گل فراموش مکن» و دومی را
 «جوزکوئل» مينامند . اين اسم ها و اسمهای زیرين (بتي و آنژل) - که اسم
 زنانه اند - نام رمزي واحدهای نظامي استعمارگران بلژیکی است .

طرف پایگاه کیتونا حرکت می کنند ! تقاضا می شود
به استقبالشان بروید .

فرستنده سوم

Myosotis با Gardenia حرف میزند . الو ! گاردنیا .
اخباری را که الان از لولو آبورگ ایالت کازائی دریافت
داشتیم به اطلاعاتان می‌رسانیم . هزار و دویست اروپائی که
در ساختمان Immo-kassai سنگر گرفته‌اند از طرف
سربازان کنگوئی مسلح به مسلسل و خمپاره انداز مورد
هجوم قرار گرفته‌اند . تقاضا می‌شود نیرو برای خلاص
کردنشان بفرستید . خیلی خیلی فوری است . پیام تمام
شد !

فرستنده چهارم

Phénix آلو ، فنیکس ! از طرف ژوبا اطلاع می‌دهیم
که سربازان واتسا Watsa طغیان کرده‌اند . چهل افسر
بلژیکی زندانی شده و خانواده‌هاشان مورد بد رفتاری
یاغیانند . خیلی خیلی فوری وارد عمل شوید . پیام تمام
شد .

بازیلیو و ماسنس که لباس زنرالی بلژیک بتن دارد وارد
میشوند .

ماسنس

اعلیحضرتا می‌بینید! آزمایش موفق آمیز بود! به کنگوی
ما کثافت زدند !

بازیلیو

افسوس !

ماسنس

اعلیحضرتا ، اینها يك مشت مردم خشن هستند که باید
به‌راشان آورد ومن تنها يك وسیله سراغ دارم .

بازیلیو

میدانم ماسنس ، میدانم . وسیله‌ای که حقوق بین‌المللی
اجازه استفاده از آن را متأسفانه به‌ما نمیدهد .

ماسنس

اعلیحضرتا ، دیگر وقت آن نیست که با وسواسهای
حقوقی دست و بالمان را ببندیم . محافظت زندگی
اروپائیان و زندگی انسانی امر واجبی است که بر تمام
امور دیگر مقدم است !

بازیلیو

بر تمام امور دیگری؟ درست است ماسنس . بسیار خوب!
به شما اختیار تام میدهم !

ماسنس

(با صدایی رعد آسا .) سربازان! به پیش !

چتر بازان کماندوی بلژیکی در حال عمل شبیوار بنظر
میرسند . صحنه تاریک است .

صدای لومومبا ۱ (که فریاد جنگی کنکواز کلو بر میآورد .) کنگوئیها ! لوما!
لوما !

طلبل های جنگ در شب مدتی دراز به صدا در میآیند
و بدین وسیله خبر تهاجم بلژیکیها را اعلام میکنند .

صحنه دهم

وقتی نور به صحنه میتابد ، در هوا میمائیم . بالای
الیزابت ویل . صدای باد و باران و برق .

لومومبا

عجب هوایی ! ببینید ! ببینید ! باد درختها را میکند .
عجب بارانی ! هوا هم مثل اوضاع کنگو بد است و
این کم حرفی نیست . انگار يك گله فیل شبیوار از وسط

۱ - در متن تجدید نظر شده صدای نوازنده ساز است .

يك جنگل خيزران حمله كرده اند . فصل باران شروع شده است ! كمی زوده . نه ؟

هوا مطمئناً خوب نیست . . . اما وقتی خدا مردداست ، جهالت ما آن را به مه تعبیر می کند .

خلبان ! منتظر چی هستی ؟ چرا نمی نشینی ؟ این سفر تمام نشدنی است ! کجائیم ؟

روی الیزابت ویل رسیده ایم . ولی حضرت اشرف ، وسط يك طوفان منطقه حاره ای راستی راستی گیر کرده ایم . رادیو داره خبری بهم میده .

يك كاغذ به طرف او دراز میشود .

(کاغذ را میخواند .) خوب ، خوب ! « مسیری » و « تزومبی » شخصاً در برج کنترل هستند . مقامات کاتانگائی مانع نشستن هواپیما هستند .

مسیری ؟ تزومبی ؟ مقامات کاتانگائی ؟ ما مقامات کنگوئی هستیم یا نه ؟ و کاتانگا جزء کنگو هست یا نه ؟ خلبان ، بزمین بنشینید ! بشما میگم به زمین بنشینید ! هر طور که میشه بشه !

غیر ممکنه آقای وزیر . هوا خیلی بده . و می بینید ، نورافکن فرودگاه را هم خاموش کرده اند . مجبورم اوج بگیرم !

بدبخت ! خائن ! فلامان ! طرف تجزیه کنندگان کنگو را میگیری ! اطاعت نمیکنی !

هواپیما در حال اوج گرفتن است .

کالا

لومومبا

خلبان

خلبان

لومومبا

خلبان

لومومبا

خلبان

کالا

لومومبا

جناب آقای رئیس . به کدام جهت ؟
لئوپولدویل.

نه ! اسلحه ! اسلحه ! بطرف مسکو ! بطرف مسکو !

صحنه تاریک میشود .

صحنه یازدهم

وقتی نور به صحنه باز میگردد ، در مجلس شورای کنگو
هستیم . در لئوپولدویل . و در حینی که سناتورها سر
جایشان می‌نشینند ، نوازنده سائزا عبور میکند و
میخواند :

ای «مالافوتیه» که تا نوك نخل بالا میری

پایین بیا ، مورچه كوچك

پایین بیا ، گنجشك كوچك

ارواح صاف و ساده ، پای نخل آواز میخوانند

وتو ، ای مالافوتیه، تو هی بالا میری

گنجشك مست آزادی!

همکاران عزیز و محترم ، کنگو به يك گورستان وسیع
مبدل شده است . بلژیکیها مثل لژیونهای روم رفتار
کردند .

سناتور اولی

من نظر دولت را به مسألة مالی جلب میکنم . بله !
مالیه ! خزانه کنگو ته کشیده ، با باد شمال بخار شده
و رفته به هوا . حالا از کجا پول فراهم کنیم ؟ بانك

سناتور دومی

کنگو را به کاتانگا منتقل کرده‌اند . آیا در حالیکه روم در آتش میسوزد ما باید خوابمان ببرد ؟ این سثوالی است که از دولت می‌کنم . اما من يك لحظه هم تردید در گفتن این نمی‌کنم که میل دارم در لباس سناتوری بمیرم .

سناتور سومی

ما اینجا نیامده‌ایم که یکدیگر را منزجر کنیم . رفقا این مسلم است . با وجود این چیزهائی هست که درباره‌شان سکوت نمیتوان کرد . نخست وزیر و رئیس جمهور ما هیچوقت اینجا نمی‌آیند . باید شهادت داشت و تورویشان این مطلب را گفت . وقتی خیال می‌کنیم در «لئو» هستند ، از «ماتادی» سر در می‌آورند . وقتی می‌گویند در ماتادی‌اند ، در «بانان» بسر می‌برند و در «بانان» می‌گویند که در «مو آندا» هستند یا در «بوما» . مرتب از چپ و راست پرواز میکنند و همیشه باهم‌اند . باین قضیه فکر کنید آقایان ! در يك کشور متمدن وقتی شوهر بیرون میرود زن باید خانه بماند . تقاضا می‌کنم که مجلس سنا ، عرایض مرا مورد توجه قرار دهد .

لومومبا

ومن آقایان بشما اطمینان میدهم که ما بقدر کافی سفر نمی‌کنیم . آه ! که دلم می‌خواست چندتا میشدم ، تقسیم میشدم به تعداد بی‌شماری از خودم . تا بتوانم در آن واحد درهمه جا حاضر باشم . ماتادی ، بوما ، الیزابت و ویل ، لولو آبورگ ، تا بتوانم درهمه جا توطئه‌های بی‌شمار دشمن را فاش کنم ! چون درهمه جادشمن توطئه می‌کند ! این توطئه بلژیکیها را من از همان روز اول استقلال دیدم که تدارك می‌بینند . این توطئه توسط

آدمهائی که اغراضشان تحریکشان میکند و از نفرت مملو هستند تدارك دیده شده است . این توطئه را به قیافه ژنرال ماسنس می بینم که نیروی انتظامی را علیه دولت می شوراند و به این نیرو، ما، همه ما را يك مشت سیاستچی و نفع طلب خشن معرفی کرده است ! توطئه بلژيك ؟ من آنرا در وجود شخص سفیر بلژيك ، حضرت «وان دن پوت» می بینم که مدام خرابکاری میکند و برای اینکه بهتر جمهوری ما را از هم بپاشد ، مهاجرت دسته جمعی کارمندان را ترتیب میدهد . توطئه بلژيك ؟ من آنرا در لباس ژنرالی می بینم که از همان روزاول مشغول تدارك بود تا چتر بازهاش را بفرستد و سربازانش را به حمله وادارد . توطئه بلژيك ؟ همان قرارداد مودتی است که بلژیکیها مثل يك كاغذ پاره آنرا جر دادند ، همین پایگاههای توقف نیرو است که به آنها واگذار کردیم و آنها ، به پایگاه تهاجمی علیه ما مبدلشان کرده اند ! توطئه بلژيك ؟ کابالوست ، بوماست ، ماتادی است ! ماتادی با تل های اجساد کشته هایش ! اما از همه اینها وخیم تر امری است که الان روی داده است : امروز یازده ژوئیه ۱۹۶۰ به کمک مسیری تزومبی ، برادر ما آبراهام تزومبی که توسط بلژیکیها راهنمایی ، تحریک و هدایت شده و بخرج بلژیکیها و با اسلحه آنها ، بدون مشورت قبلی اهالی ، استقلال ثروتمندترین ایالات ما (کاتانگا) را اعلام کرد ! اولین اقدام کاتانگای مستقل ، تصادفاً امضاء يك قرارداد کمک نظامی و همکاری اقتصادی با بلژيك است . آیا حالا توطئه بلژيك بقدر کافی روشن

هست ؟ کنگوئیها ، این توطئه را باید درهم شکست همانطور که در آب پای قورباغه را می شکند. کنگوئیها، خواهید گذاشت که استقلالی را که به این گزافی به دست آورده ایم بکشند ؟ و شما آفریقائیها ، برادران من ، اهالی مالی و گینه و غنا، ازورای مرزهای کنگو به طرف شما هم فریاد میکشم . ای افریقا ! بتو داد میزنم ! خیال کرده اند که گوشهای افریقا سنگین است ؟ یا خیال کرده اند که دلش ضعیف است ؟ یا خیال کرده اند که دستهای افریقا برای خلاص ، کوتاه است ؟ من میدانم که استعمار تواناست . اما به افریقا قسم ، که اگر همه باهم باشیم این دیورا از بینی سوراخ می کنیم ! از همین حالا، برادران ! کنگو يك پیروزی بزرگ به دست آورده است . ما به سازمان ملل متحد درخواست فرستادیم و سازمان ملل بادرخواست ما موافقت کرده است. فردا ، دبیر کل سازمان ملل متحد آقای «هامرشولد» که بی طرفی و انصافش مورد تصدیق دنیای سوم است پیش ما خواهد بود در لئوپولدویل. ما به او اطمینان می کنیم ! سازمان ملل متحد حق و عدالت را به ما بر خواهد گرداند ! شك ندارم ! در مقابل دنیا ! حق و عدالت تمام و کمال ! آقایان صحبت من تمام شد . برای اینکه در يك کلمه خلاصه کنم میگویم که بازی بر سر استقلال ماست. بر سر زندگی ما بعنوان يك ملت ، آزادی و هر آن چیزی است که «دیندا» برای خلق مظهر آنست.

به این ترتیب است که من بشما نگاه میکنم و در وجود شما هر يك از کنگوئیها را نگاه می کنم ، و چشم در

چشم، سرود «کی کنگو» مان را برایش تکرار میکنم .
 «برادر من ، چیزی که مال توست،
 در دست توست
 اگر کسی بخواهد آنرا از تو بگیرد
 قبول خواهی کرد ؟»
 جوابش را میدانید ؟ kizolako ! یعنی نمی‌پذیرم !

نمایندگان بها میخیزند و فریاد میزنند.

کیزولاکو ! نمی‌پذیریم ! نمی‌پذیریم !

صحنه دوازدهم

صحنه، اول تاریک است بعد روشن میشود. عده‌ای کارشناس
 اروپائی در ته صحنه دورها مرشولد حلقه زده‌اند، نوازنده
 سازها از جلوی صحنه عبور میکنند و میخوانند :

بابا کنگو !

با خودت گلها و جزائر را حمل میکنی
 دل‌گرفته‌ات از چه کسی پر است ، یا از چه چیزی ؟
 که با سکه ترا درهم می‌شکند .

(به کارشناسانش) : آقایان ، مطمئنم که همه شما مثل من
 اهمیت این لحظه را که برای اولین بار پا به خاک کنگو
 میگذاریم حس میکنید . کنگو فقط کشوری ، دولتی،
 دولت بدبختی نیست که کمک ما را طلب میکند و به

هامرشولد

محافظت ما نیاز دارد . کنگو برای سازمان ما که میخواهد يك سرویس بین المللی عمومی باشد هم چنین حکم يك مورد آزمایش را دارد . بهترین مورد آزمایش ! بدین ترتیب کاری که ما اینجا داریم دیگر عبارت از يك کار حاشیه ای کارشناسان نیست . ما در اینجا برای آینده جهان کار میکنیم . پس با هوش تمام تحول خلاق را که ما افتخار شرکت در آن را داریم انجام دهیم .

آقایان ، در این لحظه با عظمت اگر من می خواستم _ نه که دستورهایم را خلاصه کنم _ بلکه روحیه ای را که آرزو میکنم شما با آن کارتان را در کنگو انجام دهید تفسیر کنم ، به شعر شاعر رجوع میکردم :

« اختلاف ! من ترا نمی شناسم و عقیده دارم که باید زندگی کرد ! »

« با مشعل در باد ، با شعله در باد . »

« و که تمام انسانهایی که در وجود ما هستند چنان با آن در آمیزند و در آن بسوزند »

« تا از چنین مشعل بزرگ شونده در وجود ما روشنی بیشتر پدید آید ... »

« تن ما تحريك شونده است و خارش روح ، ما را هنوز یاغی نگه میدارد ... و سعادتی بس بلند پایه است زمانی که ما جراحویان بزرگ روح »

« بر جاده انسانها قدم بگذارند و از تمام زمین سؤال کنند »

« که محیط اطرافش چگونه است ، تا معنای این بی-نظمی عظیم را بدانند . »

« از تختخواب ، از آبهای آسمان و از تقاطعات نه‌ر‌هایی
از سایه که بر زمین افتاده سؤال کنند »
« و شاید ناراحت هم بشوند که جوابی نمیگیرند... »
خوب ! مهماندارانمان دارند می‌آیند . در این لحظه که
شمارا همچون سوارکارانی نو ، بروی جاده سوزان
انسانها قرار میدهم ، در بحر این سخنان فرو بروید
آقایان ! يك لحظه به این سخنان فکر کنید و از آن نیرو
بگیرید . (خطاب به کنگوئی‌ها .) آقایان اعضاء دولت کنگو !
در این وقت که سازمان ملل متحد بنا بتقاضای دولت کنگو ،
نیروی خود را در اختیار کنگو میگذارد تا رهبران را
در ریختن پایه‌های آینده‌ای مرفه و سعادت‌مند یاری کند
خوشوقتم که به کنگو می‌آیم . طبیعی است که چون مرا
برای مرتبه اول می‌بینید از خود سؤال کنید که چگونه
مردی هستم . الان به شما خواهم گفت . من يك مرد
بی‌طرفم . گاهی برخی از خود میپرسند که آیا ممکنست
چنین چیزی ممکن باشد ؟ يك مرد بی‌طرف ؟ بله ، من
وجود دارم ! خوشبختانه من وجود دارم ! و بی‌طرف هم
هستم ! مسائل کنگو باید از مجاری عادی سیاسی و
دیپلماتیک حل شوند . می‌خواهم بگویم که این مسائل نه
از راه قدرت و تهدید ، بلکه با روح عدالت و صلح باید حل
شوند . باین دلیل است که مردان بی‌طرف میتوانند در اینجا
عمل کنند و کنگو را به نحوی مؤثر یاری دهند تا راه‌حلی
مناسب برای مسائلش بجوید . چون هر چه باشد معنای يك
آدم بی‌طرف ، اگر آدم عادل نیست ، پس چیست ؟ تازه باید
بگویم که مراد من از این کلمه – پرتوقعانه‌ترین معانی

آنست و اگر بشود گفت ، باردارترین معانی آن : بقول استاداکارت Eckart «آنهائی که کاملاً از خود بیرون آمده‌اند و در بالا یا پائین یا اطراف خود عقب چیزی نمیگردند. آنهائی که نه در جستجوی مال‌اند و نه افتخار، نه خشنودی ، نه لذت، نه نفع ، نه تقدس ، نه پاداش. بلکه از همه اینها رها شده‌اند» خلاصه آنهائی که طلب خدا را میدهند و خدا به آنها مفتخر است .

آقایان، با چنین روحیه‌ای است که ما به میان شما آمده‌ایم تا بشما برای فرونشاندن شورها و تسکین افکار و آرامش دلها کمک کنیم ! یعنی برای عدالت و صلح ! با این کلمات است که من به کنگو درود می‌گویم ! زنده باد کنگوی آرام و خوشبخت !

صحنه سیزدهم

در حالیکه جمعیت کنگوئی بارقص و خواندن چاچاچای استقلال مشغول تظاهر است سفیر «غرب بزرگ» به جلوی صحنه می‌آید .

سفیر غرب بزرگ من واردم که ما، بعنوان ملت، شهرت بدی داریم. ما را متهم میکنند به اینکه دست به اسلحه‌مان خیلی راحت است. اما چطور میتوان به سیاست صندلی چرخان قناعت کرد وقتی که دنیا برای هیچ و پوچ شلوغ میشود و مردم به جوش می‌آیند! وقتی که مردم مثل يك خلق بانزاکت رفتار نمی‌کنند باید کسی آنها را به رعایت نزاکت

و ا دارد . این وظیفه را تقدیر به ما سپرده است . خدا را
شکر ! . . . شنیدید که در هواپیما چطور داد میزد
« به طرف مسکو ! »؟ پس همه بدانند که ما نه تنها ژاندارم
جهانیم بلکه مأمور آتش نشانی دنیا هم هستیم ! آتش
نشانهایی که مأموریم هر کجا جنون آتش کمونیستی
حریقی ایجاد کرد ، آنرا خاموش کنیم ! میگوییم در
همه جا ! در کنگو یا در هر جای دیگر ! برگوش شنوا
درود !

پر دہ دوم

صحنه اول

باز افریقائی، همانی که در پرده اول بود. رفت و آمد زنان وننه ماکوزی . لومومبا وموکوتو و دوستان پشت یکی از میزها می نشینند .

لومومبا من اینجور جاها را دوست دارم... میدونم که از اینکار برما مگوزیده های مختلف لب ور می چینند اما...

موکوتو واقعیتی است که مارا به عنوان میمونهای شهوتی به افکار عمومی دنیا معرفی می کنند! حالا که وزیر و افسر شدیم ، آیا باز میتونیم به جاهائی بریم که در جوانی میرفتیم؟ این خودش مسئله ای است . تو حالا يك مبو تا موتو Mbota Mutu هستی! یادت نره !

لومومبا برای من مسأله حله . مشکل پسندهای ما که وقتی از جلوی دخمه های لئوپولدویل رد میشن ، دماغشونو میگیرن ، خیلی تماشا شاین . گمان می کنم آمریکائیها هم جلوی « هارلم » همین کارو می کنن ! اگه زورگوها تویی خورده ها را فقط در آلوده کردن آزاد گذاشته باشن چی ؟

موکوتو باوجود این قصد نداری برای حل و فصل مسائل کشور اینجا بیائی؟! میگن کنگو به جنده خونه بزرگه!

لومومبا

راجع به پیشنهاد تو فکر می کنم موکو تو... حالاجدی
حرف بزنیم: اروپا آمد و کنگو خراب نشد. نه! بدتر
از خرابی! کنگو شروع کرد به تجزیه شدن. عضو
به عضو تجزیه شد و بوگرفت! همه چیز: دولت،
خانواده، انسان! به طوری که این دخمه با این حیوانات
قر و قاطی و قاچاقی اش شاید تصویر دقیقی از کنگوی
کنونی ما باشد. گنیدگی زیر آفتاب! اما دست کم
اینش قوت دل میده که گاه به گاه از زیر پهن، جوانه هائی
سر در میارن. (خطاب به ننه ما کوزی که نزدیک میشود.)
چطوری ننه ما کوزی؟

ننه ما کوزی

پاتریس، به مناسبت ختم عزاداری می خواهیم مجلس
رقصی ترتیب بدهیم، می توانم ازت توقع کنم که
بیایی؟ عالی خواهد بود. بار «الیت» Elite را اجاره
کردیم!

موکو تو

ننه ما کوزی فکرش را بکن! همیشه از نخست وزیر
همونی را خواست که از پاتریس جون...

ننه ما کوزی

به! میدونی چیه! پاتریس برای ما همیشه پاتریسه. هر جا
بره ما هم میریم و حتم دارم که هر جا ما هستیم او هم
میاد. این یکی دیگه اقلا از دوستانش خجالت
نمیکشه.

یک زن

آره! آنقدر مامانیه اگه بیاد! من به عنوان آوازه خون
به تصنیف عالی کشف کردم. میدونی. (میخواند): «وقتی
روسی سبزم را سرمی کنم»

دیوانه وارد میشود. و از میان میزها رد میشود و با خود
زمزمه میکند.

موکوتو	این دیگه کیه ؟
ننه ما کوزی	یه دیوونه! دو روزه که بهیچ ترتیبی نمیتونیم بیرونش کنیم .
موکوتو	پس پلیس چه غلطی میکنه؟
لومومبا	این دیوونه رو راحت بذارید. مزاحم کسی که نیس!
دیوانه	(دکلامه میکند.) آه! خدای مسیحیان ، چرا گذاشتی که سفیدپوستان بروند ...
موکوتو	ز کی ! اینوباش که دیگه نمیتونه زندگی کنه . چون جیره دگنک روزمرهش قطع شده . اینم یه جور مسمومیه !
لومومبا	نه موکوتو . مهمتر از اینه ... بعید نیست که کله ای محکم تر از کله دهاتی های مالازم باشه تا بتونه این حقیقت را تحمل کنه که خدا مرده!
دیوانه	خدایا، چرا اینقدر سیاههارا بد خلق کردی ؟
موکوتو	نور علی نور !
دیوانه	من تمام نهر را تا پائین رفتم تا سفیدپوستانی که دهکده مان را ترك کردند پیدا کنم و پیدایشان نکردم . سفید پوستها دهکده را ترك کرده اند و سیاه پوستها بدند ! سیاه پوستها نفرین شده های خدایند ...
لومومبا	موکوتو ، فایده آمدن به اینجور جاها را می بینی ! ؟
	ننه ما کوزی از بار تو ممنونم که گذاشت تا با يك نظر تمام وسعت حقیقت تلخ خودمان را ببینم و بفهمم که چه مرضی را باید در این مردم علاج کرد ! ننه ما کوزی میتونی قولم را قبول کنی . به مجلس رقص ختم

عزاداریات میام. وزیرام راهم میارم! ۱

صحنه دوم

کالینا Kalina، جلسه وزیران کنکو .

لومومبا آقایان، وضع طوری است که حتی يك دقیقه هم نباید تلف کرد! نبرد کنونی ما بی کم و کاست نبرد در تمام جبهه‌ها و جنگ برای ادامه حیات کنگوست .

کرولار Croulard، (منشی بلژیکی) معذرت می‌خواهم حضرت اشرف، قبل از آنکه شروع کنید می‌خواهم به اطلاعاتن برسانم که معاون دبیر کل سازمان ملل متحد آقای بنچ Bunche خیلی اصرار دارد که شما را ملاقات کند ...

لومومبا کی بهش گفته بیاد؟ کی احضارش کرده؟ بسیار خوب کرولار، حالا که فکر کردید خوبست حرف مارا قطع کنید، پرونده مربوط به محلات نظامی را بدهید ببینم... از طرف دیگر آقایان، باید مسئله ویزاها را دوباره بررسی کرد . هر کی دلش می‌خواهد میاد کنگو همین جوری ، بی ویزا! بدتر، با ویزای بلژیک!

۱ - در نسخه تجدید نظر شده این تکه اضافه شده:

نوازنده ساز ۱ این نقاب را برداریم . من بقدر کافی گفتم و کردم ! به او نی که چشم بیناداره بعضی چیزا را نشون می‌دن بقیه را خودش می‌بینه ، بعلاوه اونچه را که باید دید خودش تو چشم می‌زنه . لازم نیس باد قوی باشه تا کون مرغو لخت کنه !

کرو لار حضرت اشرف، آقای بنچ خیلی اصرار می کند . . .
میگوید که . . .

لومومبا کرو لار، میگذارید به کارمان برسیم؟

به طرف تلفن میدود.

الو! الو! ستانلوویل Stanleyville. توئی ژان؟... بسیار
خوب... تهیه متینگ را بین. من خودم حرف خواهم
زد... از حالا خبرت کنم که خیلی سروصدا خواهد
کرد! منتظر لغو محلات نظامی و بسیج بیکارها باش!
آلو؟ آه یادم رفت! فراموش نکن که آبجو سفارش
بدی!... چندین تن آبجو!... آره آبجو برای تمام
مردم!... خدا حافظ.

گوشی را میگذارد.

اسحق کالونجی «Issaac kalondji» وارد میشود.

اسحق سلام! سلام بر همگی... همه اینا درست نخست وزیر
عزیز، اما کی به کاتانگا وارد میشویم؟ نمی فهمم چرا
اینقدر تردید هست؟ کافی است که راه بیفتیم طرف
باکوانگا Bakwanga! اونجا طرفدارامون قیام
میکنن... آلبر کالونجی فرار میکنه و «تزومبی» اشهدشو
میگه...

مپولو من با اسحق موافقم! باید «باکوانگا» رو گرفت. هر کی
الماس را داشت تاج راهم داره!

لومومبا «کافی است که»... بقول تو! خیلی خوب کافی است
که بمن طیاره بدید! فکرش هستم اسحق، فکرش هستم!

موکوتو فقط طیاره نه، پرزیدان... سربازهم، سرباز!... پول که نیست سرباز هم نیست! نظامی اینجوریه! ودوماهه که جیره شون پرداخت نشده .

لومومبا خوب! خوب! پول توهم میرسه! یالا کرولار! اون پرونده مربوط به محلات نظامی میرسه یا نه؟ این قدرتهای محلی کوچک که استعمار را درخرد کردن خلق مایاری

۱- در متن تجدید نظر شده پس از جمله «پول توهم می رسه!»، این تکه اضافه شده :

موکوتو ممنون! ولی حالا خیلی مونده تاغرو لند من تموم بشه. من کار آماتوری رو دوست ندارم شما مراسم هنگه کردید، منم میخوام یک سرهنگ جدی باشم .
لومومبا خوب؟

موکوتو راستش قضیه اینه که بمن خبر دادن که مپولو هروقت عشقش کشید و در هر کجا با کلاه سرهنگی و شوشکه وارد میشه... به هر جهت بین مادونفر حکومت باید یکی رو انتخاب کنه یا او یا من .

لومومبا ده موکوتو، اینکه دیگه اوقات تلخی نداره... موقعی بود که تو به ما موریت رفته بودی. مافکر کردیم که احتیاط حکم میکنه مپولو رو هم در مقام سرهنگی بذاریم. شما دوتائی برای مقابله با اوضاع زیاد نیستید. اگه با این موافق نیستی میشه که تورو ژنرال کنیم و ریاست ستادو برای مپولو بذاریم
همه .

نوازنده ساز آره درسته... این مصالحه خوبیه... اینجوری همه راضی میشن .

موکوتو متاسفم. رک میگم که ارتش خیمه شب بازی نیس. عوض اینکه در دیوونه بازیهای شما شریک بشم، من ترجیح میدهم استعفا کنم .

لومومبا خوب! موکوتو رئیس ستاده و سرپشتش خواهد موند. مپولو راجع به تو بعداً تصمیم میگیریم . عجلاناً اونیفورمتو بذار کنار! یالا کرولار...

کردند! این سگهای محافظ بلژیکی‌ها باید از بین بروند
و جا را برای برگزیدگان حقیقی باز کنند... و برگزیدگان
را کجا میتوان گیر آورد جز در میان خلق! یا لا کرولار.
پرونده میاد؟

کرولار

حضرت اشرف راستش اینست که پیدا نمیکنم... عجب
بازار شامی است! عوضش این بسته را که عقبش نمی-
گشتم پیدا کردم!... بازش میکنم و چه می بینم؟ حدس
بزنید. يك مشت پیام! پیامهایی که توسط آن تقریباً
بیست کشور، جمهوری کنگورا به رسمیت شناخته اند
و هیچکس آنها را نخوانده است! پانزده روز است!
اینجا بازار شام است! بازار شام، باور کنید!

کرولار جای خوشوقتی است که شما برای نظم و ترتیب
دادن اینجا هستید!

لومومبا

(غرغرتان.) و همچنین برای انگولك کردن در کلی
مسائل که اصلاً بهش مربوط نیست!

موکوتو

رفیق نخست وزیر، الساعة صحبت کاتانگا بود. حالا
که کاتانگا همیشه، شاید بتونیم لئوپولدویل را بگیریم.
سازمان جوانان آباکو Abako خیلی دور برداشته و
حالا آنقدر روشن زیاد شده که برای هو کردن ما زیر
پنجره هامون هم میان.

مپولو

مواظب باشید آقایان! آگه به آباکو دست بزنید، چه
بخواید چه نخواهید مثل اینست که به رئیس جمهور
دست بزنید.

موکوتو

مپولو! تو وزیر جوانان هستی یا نه! کی جلوتو گرفته
که جوانان خودت رو سازمان بدی! جوانان ن. م.ك!

لومومبا

جواب هر يك از تظاهرات آباكو را تو با تظاهرات
ن . م . ك خواهی داد ! والسلام ! این كه دیگره مسأله
حكومت نیست !

مپولو

او ... کی، رئیس ! حواسم جمعه .
بارك الله مپولو ! (رئیس پلیس وارد میشود) هان پلیس من!
چه خبر؟

لومومبا

حضرت اشرف باز هم يك مقاله از گابریل ماکوزو
Gabriel Makoso در روزنامه «وجدان مسیحی» ! يك
فحشنامه از عالیجناب مولالا Mgr Mulala . . . و بعد
اعلامیه!... بارانی از اعلامیه !

رئیس پلیس

اعلامیه‌ها را میدانم چیست. از حفظ میتوانم تکرارشان
کنم: لومومبا کنگو را به روسها فروخته است. لومومبا
روحش را به شیطان فروخته است ! لومومبا چندین
میلیون از سفیر چکسلواکی گرفته است ! (روزنامه‌ها را
میکرد.) این جدی تره (نگاهی به آن می‌اندازد) او هو !
او هو ! عالیجناب خیلی آتشی مزاج هم تشریف دارند !
بگیر مپولو. اینو با صدای بلند برامون بخوان.

لومومبا

(میخواند.) : « به جاست كه با قدرت تمام ، فكر تفكيك
مذهب از سياست را محكوم كنيم. اين تفالة غرب كه
توسط حاكمان نالايق به كنگو وارد شده است ! بدا به
حال دشمنان مذهب هر كجا كه باشند . بدا به حال
فراماسونها نظير « ما كه سا » Makessa و بدا به حال
آنهاي كه مثل لومومباي نجس به بي ديني خود ميبالند ! »
بله ؟ براي يك كشيش بدنيست ! لومومباي نجس ، بسيار
خوب ، لومومباي نجس را نشونش ميدم ! حضرات

مپولو

لومومبا

جنگ میخوان ! خواهیم جنگید! خواهیم جنگید و هر
 ضربه را با ضربتی بهشون جواب میدیم. پلیس! تصمیمات
 لازم را بگیر، ما کوزو را توقیف میکنی و روزنامه شو
 می بندی. اولاً! ثانیاً، تقاضا دارم که اختیار تام به لوندولا
 Lundula داده بشه تا در مملکت يك اقدام قطعی کنه :
 ارتش هر کس را که بخواد شلوغ کند، چه سفید پوست
 باشه چه سیاه پوست، توقیف خواهد کرد. معطلی نداره!
 تردیدی نداره ! در آباکو بد جوری قار قار میکنن .
 میخوان در تیسویل Thysville کنگره راه بیندازن .
 از حالا معلومه که قطعنامه ها چیه! دارن تجزیه رانداریك
 می بینن ! يك تجزیه دیگر! حالا که اینجوریه ، کنگره
 برگزار نخواهد شد . کنگره را غدغن اعلام می کنم !
 به علاوه حضرات حق آه و ناله هم ندارند . مهلت دو
 هفته ای را که قانون برای اطلاع قبلی مقرر کرده، محترم
 نشمرده اند... موافقید آقایان؟

مپولو

رفیق نخست وزیر ، موافقیم ، قانون باید قانون باشه !
 امتیازی برای هیچکس نیست!

لومومبا

راجع به کاتانگا، اسحق حق داره اصرار میکنه. مسأله
 اساسی همینیه. اگر این را حل کنیم بقیه مسائل را هم حل
 خواهیم کرد... من هامرشواد را خواهم دید. سازمان
 ملل متحد رسالتش اینه که مارو کمک کنه... هواپیما های
 توهم خواهد رسید موکو تو، هواپیما هات خواهد رسید!
 به قول اسحق - تزومبی دیگه باید اشهد شو بگه!

نوازنده سازها وارد میشود و میخواند :

آفتاب و باران
رگبار باران
طلوع خورشید
يك فيل
بچه میزاید .

صحنه سوم

آقای دبیر کل ، چه کسی فکرش را میکرد که منی که سازمان ملل متحد را به اینجا دعوت کردم ، منی که از بین تمام رؤسای دولتها اولین کسی بودم که اعتماد کامل به این سازمان نمودم ، چه کسی فکرش را میکرد که اولین حرفم با شما باید انتقاد و سرزنش باشد و نه تشکر و سپاس‌گزاری! باور کنید که از این قضیه متأسفم. اما این حقیقتی است که شما، قطعنامه‌های مصوب شورای امنیت را به نحوی خیلی شخصی تعبیر کرده‌اید: بلژیکی‌ها هنوز در کنگوهستند! و سازمان ملل متحد باتزومبی‌خائن وارد گفتگوی سیاسی شده است!

من دبیر کل سازمان ملل متحدم و فقط در مقابل مجمع عمومی آن حساب پس میدهم . معذلك اجازه دهید متذکر شوم که به من مأموریت به خون و آتش کشیدن کاتانگا واگذار نشده است .

شما عملیات نظامی را که به ما امکان میداد بی دردرسر

لومومبا

هامر شولد

لومومبا

وارد «الیزابت ویل» شویم، معلق گردید.

هامر شود

اگر این عملیات را معلق یا معوق کردم ، برای آن بود که گزارش « بنچ » تأکید میکرد که « الیزابت ویل » را باید خانه بخانه فتح کرد .

لومومبا

کم لطفی میفرمائید ! اهالی کاتانگا با بی قراری یوغ تزومبی را تحمل می کنند . آنها شمارا مانند نجات دهنده ای استقبال میکردند ! اما شما ترجیح دادید که با یاغی کنار بیائید...

هامر شود

آقای نخست وزیر ، من به حکم وجدانم عمل کردم . یکی از اصول مرا می - از اصول مرام من - اینست که سازمان ملل متحد نباید در دعوای داخلی طرف بگیرد . دعوای بر سر قانون یا هر چیز دیگر . از نیروی نظامی سازمان ملل نباید طوری استفاده شود که در نتیجه این دعوای تأثیری بگذارد ! نه اینکه مسأله ای موجود نباشد . اما من از حل این مسأله ناامید نیستم . باید بگویم آنطور که احساس کرده ام ، پرزیدان تزومبی خالی از عقل و حزم نیست . من کوشش میکنم که او را به راه بیاورم و مجابش کنم . بهر حال این کشور به اندازه کافی زجر کشیده است . من نمیخواهم که باز بایک لشکر کشی نظامی بر بدبختیهایش بیفزایم .

لومومبا

از مرحمتان متشکرم ! اما راستی ؟ برای این کشور چه بدبختی از این بزرگتر که در مقابل تجزیه غنی ترین منطقه اش ساکت بنشیند ؟ مقاومت در کاتانگا ؟ تزومبی و مسیری باید خیلی از این مطلب خندیده باشند . آنها حتی برای فرارشان در « رودزیا » ویلا هم اجاره کرده

بودند. «بنچ» شمارا مثل يك بچه ریشخند کرده . بنچ اشتباه کرده است ! مگر اینکه . . . هرچه باشد بنچ امریکائی است ...

هامر شود

اینکه بنچ امریکائی است هیچ اهمیتی ندارد . من به هیچ کس اجازه نمیدهم که در شرافت و بی نظری همکارانم شك کند . من خودم شخص بی طرفی هستم و اطرافیانم نیز مردان بی طرفی هستند که مصالح بین المللی را مافوق ملاحظات مربوط به تعلق ملی خود قرار میدهند!

لومومبا

قضاوت این امر را به عهده تاریخ میگذارم . بهر حال ، حالا که سازمان ملل متحد در انجام تعهدات و وظیفه و رسالت خود اهمال میکند ، حکومت جمهوری کنگو مسئولیتهای خود را به عهده میگیرد . ما با زور بتجزیه کاتانگا خاتمه خواهیم داد . سربازان ما برای جنگ آماده اند . باید تا قبل از فصل باران کار تمام شود . گمان نمی کنم که سازمان ملل متحد هواپیماهایی را که برای انتقال سپاهیان لازم داریم ، از ما دریغ کند !

هامر شود

هواپیما؟ فکر میکردم به شما فهمانده باشم که نیروهای سازمان ملل متحد ، بنابر تعریف ، نیروهای صلح اند نه نیروهای تهاجم!

لومومبا

بینید بی طرفی سازمان ملل را ! ببینید افراد بی طرف را ! سیل اسلحه بلژیکی و سربازان مزدور به طرف کنگو سرازیر است! هر روز هم ادامه دارد و شما حرفی نمیزنید !

هامر شود

شما بی انصافی میکنید . من در این مورد يك یادداشت خیلی سخت به دولت بروکسل فرستاده ام .

لومومبا

يك يادداشت ؟ بله يك يادداشت ! عجالة تجزيه دارد
هرروز تحكيم ميشود. جلوى چشم همه ! و شما نه تنها
اقدامى نميكنيد بلكه جلوى اقدام ما را هم ميگيريد !
بسيارخوب ! كنگو ازخير شما خواهدگذشت. باوجود
همه اينها ماهنوز دوستانى دردنياداريم ! ازخير آدمهاى
بى طرف گذشتيم !

هامرشود

بخود اجازه ميدهم بشما متذكر شوم كه هر نوع كمك
خارجى به جمهورى كنگو تنها بايد مع الواسطه و ازراه
سازمان ملل متحد انجام بگيرد.

لومومبا

ادعاى زيادى است ! پس اجازه بدهيد كه من هم به نوبه
خود شما را يادآورى كنم كه يكي از اصول مراى -
يكي از اصول مرام من - اينست كه كنگو كشورى است
مستقل وما از زير قيموميت بلژيك براى اين بيرون نيامديم
كه بى درنگ به زير قيموميت سازمان ملل در آئيم ! خدا
حافظ آقاى دبير كل . روسها هواپيماهاى را كه شما
نميدهيد به ما خواهند داد ! تا چند روز ديگر ما در
« اليزابت ويل » خواهيم بود. اما شما ، بهر حال آرزو
ميكنم كه روزى مجبور نباشيد كه بهاي خيالات واهى
خود را خيلى سنگين پردازيد .

هامرشود

آقاى لومومبا يك چيز را من خيلى زود يادگرفتم و آن
قبول سرنوشت است. هرچه كه باشد. اما حالا كه داريم
براى هم آرزو مى كنيم - من آرزو مى كنم كه هر طور
بشود، شما روزى مجبور نباشيد قيمت بى احتياطى و
زودرنجى خود را خيلى گران پردازيد... خدا حافظ .

نوازنده ساز را رد ميشود و ميخواند،

کلاغ روی يك خوشه
پر های خود را ژولیده میکند و ادای طاووس را در
[میآورد .

کلاغ میگوید « این خوشه مال من است »
اما من ثروتی را نمیخواهم، محبوبم
که خوشه کلاغ باشد.

صحنه چهارم

صحنه، اول تاریک است. بعد سایه روشن و پراز سرو صدا.
کم کم در يك محیط کابوسی گروههایی به نظر میآیند .
زنها و جادوگران، جنگجویانی که به نیزه و تفنگهای
Pou – Pou مسلح اند ، صدائی آهسته بلند میشود .
این صدای جنگ میهنی است.

جنگ

پسر! بریز شراب نخل را
که گرم است و تند
و دردش چون گل غلیظ
بریز شراب نخل را! چون مست شوم شمشیرم را میطلبم
شمشیر تیز من که از میخ آویخته است
آنجا که شاخ گاو میش و نیزه آویزانند!
پسر؟ بریز شراب نخل را
وقتی مست شدم، کمانم را بر میدارم
از آنجا که شیپور جنگ و نیزه آویزانند

پسر! روزخواهم جنگید
 و شب، مدح کمانم را خواهم گفت
 و باشاچه‌ای از مو وحشی زینتش خواهم کرد
 و باروغن خواهمش پوشاند
 در شب، حق دارد که چون آینه بدرخشد
 پسر! ساطورم را بده!
 مردشجاع را برای مردن در بستر نساخته‌اند
 مردشجاع همچون فیل است
 ماری است آتش‌زا
 ساقی، بریز شرابی را که برنگ خون دشمن است
 وقتی صبح شد
 مردم کشور دشمن را
 نگاه خواهیم کرد، چشم در چشم!
 پسر! بریز شراب نخل را!
 شراب است یا خون دشمن؟ نمیدانم... مستم!
 نیزه دردست ماست! ای‌ی‌ی...
 نیزه فرود می‌آید و در زخم می‌نشیند
 ای سر دشمن! ترا روستا به روستا خواهم گرداند!

سحنه پنجم

کالینا، جلسه هیأت وزیران کنکو

آقایان خبر مهمی برای شما دارم . «باکوانگا» بدست

لومومبا

ما افتاده است و کالونجی خائن فراری است .
افسوس! این پیروزی برای ما میتواند به قدریک شکست
گران تمام شود .

کالا

درد شما را می فهمم و در این احساس شما شریکم . باید
اعتراف کرد که ارتش ملی کنگو دست سنگینی دارد!
شش هزار نفر از قبیله بالوبا Baluba کشته شده اند!
در کلیسای «سن ژان دوباکوانگا» St Jean de Bak
wanga با قساوتی باور نکردنی چهل خانواده بالوبا
را از بین برده اند! حتی میتوان گفت با سادیسم!
باید ارتش را پس خواند!

یکی از وزرا

یک وزیر دیگر

ارتش ملی کنگو حیثیت ما را در دنیا از بین برد!
بیچاره بالوباها! در کازائی به دست سربازان ما کشته
میشوند و در کاتانگا بدست ژاندارمهای ترومبی از میان
میروند! میگویند که اینها جهودهای افریقا هستند . در
نتیجه همه این پوگرومها^۱ عاقبت من هم باور خواهم
کرد که چنین است! اما یک جنگ نظامی در هیچ کجای
دنیا جنگ زرگری نیست!

وزیر سومی

لومومبا

درست، اما اوضاع ما خراب است! مطبوعات دنیا و به
خصوص بلژیک علیه ما علم شده اند و آقای هامرشولد
هم در سازمان ملل ما را سخت سرزنش میکند و به آدم-
کشی متهم مینماید.

کالا

این دیگه خیلی زیادی است! آقای هامرشولد کجاست شریف
داشتند موقعی که بلژیکیها مردهای ما را قتل عام میکردند

لومومبا

۱ - لفت روسی است و به لشکر کشیهای ضد جهودی اطلاق میشده است اما
در اینجا معنای عمومی تری دارد . (مترجم).

وزنهامان را بی ناموس . و حالا تازه ما وحشی هستیم !
 بلژیکیها! عجب ؟ این قصه دیگه از همه بهتره! چه کسی،
 لولوآ Lulua هارا علیه بالوباها تحریک کرد؟ کی به
 بالوباها قبولانده بود که لولوآها در فکر قتل عام آنها هستند؟
 کی رئیس قبیله کالامبامانگول Kalamba Mangole
 را علم کرد و بعد تشویقش کرد که رسماً يك امپراطوری
 لولوآئی بخواند که از آن همه بالوباها اخراج شده
 باشند آنهم درست در وقتی که تازه به زحمت بالوباها
 مطیع مقامات سنتی لولوآ شده بودند ؟ کی به این ها
 و به آنها قبولانده بود که زندگی یکی با وجود دیگری
 سازگار نیست؟ ... در ۱۹۵۹! بله؟ یادتان هست؟ لولوآها
 و بالوباها جلوی چشم بلژیکیها همدیگر را می دریدند
 و بلژیکیها کاری بکارشان نداشتند! و لومومبا کجا بود؟
 در زندان ! اما راجع به مطبوعات جهانی و مسیحی و
 متمدن برامون صحبت کنید ببینیم! واز وجدان جهانی
 هم ! این دمل کهنه در کون گاو ! که دور و بر خونابه
 چرکینش يك مشت مگس چرخ میزنند ! نه ! خیال
 کرده اند که من از ترس عربده های جنون آسای آنها
 میگذارم کنگورا مثل انبه ای که پرندگان نوک میزنند
 تکه تکه کنند ؟ حضرات من صلاحیت شمارا رد میکنم
 (میخندد.) صلاحیت تمام دادگاه را رد میکنم! همگی
 دربست ! دربست همه را رد می کنم ! حقوق شما ،
 اخلاق شما، و قانون شما را رد میکنم! بله، آقایان وزیران
 شاد باشیم! من میخواهم که امروز هر فرد کنگوئی يك
 گیلان آبجو بزند به سلامتی فتح باکوانگا! امشب به

مناسبت فتح با کوانگا از رادیو صحبت خواهم کرد !
 امشب می‌خواهم برقصم تا فتح با کوانگا را جشن گرفته
 باشم ! مپولو، امشب خواهیم رفت به سراغ بار «الیت»؛
 نه، میریم Chez Cassin ! يك دختر لولو آئی می‌شناسم !
 از همه‌شان زیباتر ! اسمش «هلن جواهر» است ! واقعاً
 که جواهر حقیقی ! خبرش کن ! امشب با او خواهم رقصید !
 با يك دختر لولو آئی ! جلوی چشم همه دنیا ! اما شما
 حضرات وجدان جهانی ! صحنه رقص را اخم و تخم‌های
 شمارو شن میکند و بنابراین صحنه زیباتری خواهد بود !

صحنه ششم

بار «Chaz Cassin» . لومومبا و هلن جواهر در سایه
 روشن صورتی و سبز رنگ مشغول رقص‌اند .

رقص من، رقص تاریکی مبهم غارها است .
 آتش شعله‌ور خون باخارهای تبعد
 به گزندگی مارها .

هلن

رقص من، رقص هم‌طرازی انسان است با آب دهانش :
 [نمك !]

لومومبا

و انسان تنها، در ژرفنای تنهائی خود بادل بهم خوردگی
 [گوشت چون آرد بی نمکش را حس می‌کند .
 رقص من، رقص گل طاووسی است که به دور خورشید
 [چتر می‌زند ! وقتی که هرچشمك خورشید ،

هلن

[رنگ بنفش صاف خونی را که به سهولت ریخته
می شود ، صیقل می دهد .

لوموبا

رقص من ، رقص کشتی جنگی بسیار بلند است مزین به
پرچم که برو حشت زدگی هوس حکومت می کند
این پرندۀ طاووسی است ورقص طاووسی اش
رقص من در بذر افشانی خورشید ،

هلن

رقص شادی باران ریز و ناچیزی است که
خندۀ مسوار وارفته اش را
در تن مجلس دریا جای می دهد.

لوموبا

رقص من ، رقص حشره ایست زیباتر از هر نام
که بروی پاره ای از میوه رسیده ،
خستگی مفرطش را چون بساط گوهر فروشی از کهر با
[و شیشه سیاه میگستراند]

هلن

رقص خود را کردیم
و برگردان آهنگ ، گلبرگهای خود را جمع می کند
گوئی که مغرور از انجام انجام ناپذیر ،
گل طاووسی

سوخته و خوشبخت بسته می شود .

لوموبا

آفرین جواهر ! اینهم رقص زندگی من !
جواهر ! وقتی من مردم
وقتی همچون سنک آسمانی کورو کور کننده آسمان شب ،
از هم پاشیدم .

وقتی که کنگو دیگر فقط فصلی بود و خون چاشنی اش .
باز هم زیبا بمان
و از این زمان مهیب هیچ نگه ندار

مگر چند قطره شب‌نمی که کاکل مرغی را که از میان
[رگبار گذشته است ،

مهیج‌تر می‌کند .

نه، غمگین مباش ای دوست! بگذار تا صبح برق‌صیم‌وبه
[من دل آن بده که بتوانم

تا انتهای شب بروم !

صحنه هفتم

کاخ ریاست جمهوری ، آپارتمان کالا

کالا

چقدر خون! چقدر شناعت ! لولو آها بالوباها را می-
کشند! بالوباها لولو آها را نابود میکنند! و ارتش ما،
ارتش ملی کنگو، همه را قتل‌عام میکند !
اوه! جنگ! جنگ!

درست است که من رضایت داده‌ام . اما خیال می‌کنید
که به این شیطان ریش‌بزی به آسانی میشود نه گفت !
بهر حال اوست که تصمیم گرفته است و بنابراین طبیعی
است که نتایج آنرا هم تحمل کند !
و چابکی‌اش داستانی است!

دلیلش ، همین برخورد با سربازان سازمان ملل متحد !
بنچ می‌خواست، از این موضوع با او صحبت کند ولی او
پی‌نخود سیاه فرستادش. طبیعتاً بنچ آمد پیش من ! به او
جواب دادم که «مراد جریان هیچ امری نمی‌گذارند». و

حقیقتی است! هیچ امر!... خیال میکند که من زینت سر بخاری‌ام! راستش اینست که خیلی آدم عجیبی است، همیشه کارهایش برای من غیرمنتظره خواهد بود. بعلاوه اغلب سرشار از ظرافت است. هنوز سخنانش را به یاد دارم، وقتی که برای رفتن به نیویورک با من وداع میکرد گفت: «پرزیدان، قلب من پیش شما میماند.»

آدم این را که دیگر از خودش در نمیآورد! «قلب من پیش شما میماند!» این سخنان، سخنان يك دوستی حقیقی است و از دل برمیآید...

آه! عجب آدم غریبی است!

و بزرگترین ایراد منم به او شاید همین باشد، این تحرك! چه پر جوش! چه پرهیجان! مثل شعله‌ای است که به این طرف و آنطرف میدود! مثل پرنده‌ای شکاری که با سر عقب کسی می‌گردد که مورد حمله‌اش قرار دهد!

اجداد ما حق داشتند، يك رهبر حقیقی جوش نمیزند، بلکه هست، میماند، در خود فرو میرود. فشرده‌ای است از هستی. فشرده‌ای است از کشور و چون به آرامی در خود فرو میرود، تابناك میشود...

این یکی موجودی است تندخو، تابش ندارد. آتش میزند. میسوزاند! کینتو! کینتو Kintu-Kintu آه! موضوع اینست که اگر جلویش را نگیرم، اینجا را برایم زیرو رو خواهد کرد! و کنگورا آتش خواهد زد، دنیا را آتش خواهد زد! اما من اینجا هستم و نمیگذارم و جلویش را میگیرم. برای نجات کنگو و برای نجات او از شر خودش من اینجا هستم. آقا پاتریس، یواش!

یواش! بابا کالا اینجاست! بهت میگم اینجاست! آره
من انجام و برای مدت مدیدی هم انجام! به من میگن
بابا پیره! من پیر نیستم! کندم! میگویند لاک پشت
سرشار از زرنگی است! بهتر است بگوئیم سرشار از
عقل! من به کندی پیش میروم، به کندی... کو کو توبوئم!
کو کو توبوئم kou koutou Bouem ، او پر شور و تند
است، عصبی است.

من تند خویان را دوست ندارم، حتی اگر حق داشته
باشند! به آدم سرگیجه می دهند! و آخرش هم دیر یازود
از نفس می افتند. خوب، خیال بافی کافی است! باید
نطقم را بنویسم!

راستش اینست که نمی دانم چرا همه شان به او حمله
می کنند! اما اینها به کی حمله نمی کنند! عجب سال
و زمانه بدی است! مگر شایع نکرده اند که پاتریس
مرا هر طور بخواهد دنبال خودش می کشاند! و من
با پذیرفتن ریاست جمهوری به باکنگو Bakonco خیانت
کرده ام. حتی جرأت می کنند بنویسند «کالا در مقابل
لومومبازنی پیش نیست!»... «کالازن لومومباست!»...
حرف ابلهانه ای است! یلک رئیس جمهور، رئیس است!
شاه است! به علاوه من می توانم هر وقت و هر طور که
بخواهم او را معزول کنم! قانون اساسی این قدرت را
به من می دهد! رئیس جمهور تصمیم می گیرد و وزرا اجرا
می کنند! البته من نمی خواهم از این قدرت استفاده کنم.
پاتریس هم با هوش است هم فعال و هم محبوب. و چه
محبوبیتی! هر چه می خواهند به او افترا بزنند، بزنند اما

او محبوب است! و محبوبیت خود نیروئی است!
و من باید این را در نظر بگیرم... آخر چرا اینهمه به او
حمله میکنند! اینهم آخرین کشفشان: پاتریس کمونیست
است و من هم با پشتیبانی از او بازیچه کمونیسم بین المللی
شده ام!

من که خنده ام میگیرد! پاتریس کمونیست! وقتی در
بحبوحه گرفتاری با بلژیکیها بودیم، در يك لحظه دست
پاچگی من به او پیشنهاد کردم که تلگرافی برای خروشچف
بفرستد، هنوز قیافه اش یادم نرفته، میدانید چه جوابم
داد؟ گفت «آقای رئیس جمهور، این غیر ممکن است.
از حالا دارند مرا فروخته شده به کمونیستها معرفی میکنند،
اگر اینکار را هم بکنم خواهند گفت اینهم يك دلیل
تازه تر که جیره خوار کرملین هستم. شما مسیحی هستید.
اگر مایلید خودتان این کار را بکنید و تازه باز هم خواهند
گفت که من شمارا به بازی گرفته ام!»

بله؟ فکر می کنید که با من بازی کرده است؟ در این
صورت باید خیلی زرنك باشد! خیلی زرنك! واقعاً که
زرنكه. هفته پیش سفیر امریکا به من میگفت: «اگر در
جلسه ای از مردان سیاسی کنگو، لومومبا با يك سینی
مثل گارسون کافه وارد بشه، وقتی از جلسه در میاد،
نخست وزیر!»

به خیالشان رسیده که به همین آسانی میشود سر کالاپیره
کلاه گذاشت!... بگذریم!... با مالولا Malula صحبت
خواهم کرد! حضرت اسقف نصایحشان طلائی است... و
از مو کو تو خواهم خواست که همراهم بیاید... (میخندد.)

منهم میتوانستم اسقف باشم ... معلومه ... در مدرسه
طلاب باهم بودیم ... اگر اسقف بودم حتمی است که
درد سرم کمتر بود ... اما سرنوشت را که آدم خودش
انتخاب نمیکند... خدایا! خدایا! اوه! با این ریاست
جمهوری!... بالاخره این نطق را باید بنویسم! یالا کالا!
کمی زور بزن! کمی زور بزن .

شروع به نوشتن می کند . در این موقع نوازنده ساز را
می خواند .

افکار، جهش های برق
قورباغه را می بینم که قورقور می کند
کامه لئون^۱ روی شاخه
زبانش را درآورده و منتظر است .

صحنه هشتم

آپارتمان لومومبا. لومومبا ورزش

پولین لومومبا Pauline lumumba پاتریس من میترسم... خدایا! خدایا!
من در تاریکی ، هجوم تنفر را حس میکنم و در هرسو
موریانه ای، قورباغه ای و عنکبوتی می بینم. همه حیوانات
زشتی که در خدمت حسد قرار دارند، حس می کنم که به

۱- Cameleon خزنده ایست حشره خوار که «حربا»یش نیز می گویند.
خاصیتش اینست که پوسته اش رنگ عوض میکند و هم رنگ محیطی میشود
که جانور در آنجا قرار میگیرد .

دور تو، تمام تارهای تو طئه کثیفشان می پیچد، پاتریس! ...
چرا می ترسی؟ درست است که من دشمنانی دارم... اما
خلق طرفدار من است. خلق! برای محافظتم کافی است
که با خلق حرف بزنم. او مراد رک می کند و به دنبال می آید!
ما در حال انقلابیم پولین، و در انقلاب تنها خلق حساب
است و بس!

لومومبا

آره، خلق! اما خلق ضعیف است، خلق بی سلاح است!
خلق زود باور است! و دشمنان تو قوی هستند! با پشتکارند!
حیله کردند! و تمام دنیا از آنها پشتیبانی می کنند!

پولین

مبالغه نباید کرد... من دوستانی هم دارم! دوستانی
وفادار! ما یک گروه هستیم... بقول آن ضرب المثل
«ما مثل موهای سگ هستیم، همه مان یک جا خوابیده ایم!»

لومومبا

آره! با این گروهتان... دهها نفر را می بینم که همه
چیزشان را به تو می دهند و دور و بر تو می گردند و معذک
برایت کمین کرده اند! بعضی هاشان برای یک بشقاب
عدس تو را می فروشند! این را حس می کنم!

پولین

آه! از دست این زنها! چه بدخیالند! همیشه بدترین
حالات را در نظر می گیرند!

لومومبا

مردها چه! و تو؟ خوش باور و مطمئن! تو بچه ای
پاتریس!... حالا که اینطور شد بگویم که من اصلا به این
موکو تویت اطمینان ندارم... تو خوب میدانی که در
زمان بلژیکیها برای پلیس خبرچینی میکرد...

پولین

میدانم پولین، میدانم... اما تو هم میدانی که در آن
وقت در چه وضعی زندگی می کردیم. خیلی ها هیچ
چاره ای نداشتند مگر آنکه یا خود و بچه هایشان از

لومومبا

گرسنگی بمیرند و یا جاسوسی کنند ! وضع درخشانی نیست، بی شك... وضع درخشانی نیست ... ولی مانع از این نمیشود که بین آنهایی که سقوط کرده اند، بعضی ها را دوباره میتوان نجات داد ... و مو کو تو از آنهاست ! با هوش است ، ظرافت دارد ... کم شخصیت است . اما از من سپاسگزار است چون به او اعتماد میکنم . اعتماد من به او كمك میکند تا خودش را در نظر خود توجیه کند ... من وفاداری او را ضمانت میکنم .

خدا از دهانت بشنود پاتریس ! خدا از دهانت بشنود ! و بعد تازه کاری نمیتواند علیه من بکند. نگران نباش پولین... اینها علیه من هیچ کار نمیتوانند بکنند تا وقتی که کالا و من متحد باشیم و ما متحدیم !

پاتریس تو خیلی از این بابت اطمینان داری ؟ مپولو عقیده دارد که او به تو حسودی میکند ...

باز هم میگویم که هرگز بقدر امروز بین کالا و من اتفاق نظر وجود نداشته است ... او هم نقاط ضعفی دارد ، شك نیست. اما آدمی است وطن پرست... رئیس يك قبیله قدرتمند است، يك قبیله قابل توجه : با کنگوئی ها ! این ضرب المثل برای آنها ساخته شده است که «وقتی نوک خروس را بشود دید، تمام خروس راهم میشود دید ! » من چه میدانم ؟ آنقدر آدمها هستند که وسیله فراهم میکنند تا میان شمارا به هم بزنند... او تودار است و حيله گر... بهر حال مواظب باش ! این آدم بی حرکت و خطرناك که چون خدائی مسی روی تختش راست و آرام نشسته است ، بنظر میرسد که فعلا هیچ مشغله خاطری ندارد

پولین

لومومبا

پولین

پاتریس

پولین

لومومبا

الا اینکه عصای فرماندهی اش را محکم بگیرد. اما گمان
میکنم کاملاً از او ساخته باشد که در لحظه مناسب، بی
خبر (و با قیافه مصومانه!) آنرا مثل گرز به سر شما بکوبد!
و فکر میکنی که من میگذارم به همین آسانی خردم کنند؟
و گمان میکنی که من نه وسیله‌ای دارم و نه دوستانی!
بگذریم پولین ... گیتارم را بده، خیلی خسته‌ام ...
(گیتار را بدو رد می‌کند.) نمیدانم چرا ... هر چه به فکرم
می‌آید آهنگ غمناک است. پولین، این تصنیف سواهیلی
Swahili را شنیده‌ای؟

نور کم کم پائین می‌آید و او به همراهی گیتار می‌خواند:

آیا تکیه خواهی داد
حتی بایک انگشت
به درختی که پوسیده است؟
زندگی، درخت پوسیده‌ای است!
حتی با انگشت
به آن تکیه مده!
آخ! عجب خسته کننده است دیپندا! (چرت می‌زند و بعد
یک مرتبه می‌جهد.) چی؟

در جلوی صحنه، کابوسی به نظرش می‌آید؛ گروهی مرکب
از یک اسقف، کالا و موکوتو. کالا و موکوتو جلوی اسقف
زانو می‌زنند.

اسقف

فرزندان من، حالا وقت آن رسیده است که شما عشق
خود را به کلیسا ثابت کنید و دشمنان دین مقدس ما را سر
عقل بیاورید. ما به شما اعتماد می‌کنیم! بنام پدر، پسر و

روح القدس. چنین باد!

طفلك پاتريس! ده بيدارشو! داره وقت اخبار ميشه!

رادیو را روشن میکند. نطق کالالوبو از رادیو پختر می‌شود.

کالا

هم‌وطنان عزیزم، خبر بسیار مهمی را باید به شما بدهم. نخست شهردار، معذرت می‌خواهم منظورم نخست‌وزیر بود که از طرف پادشاه بلژیک و برحسب موازین قانون اساسی منصوب شده بود به وظیفه‌ای که برعهده داشته، خیانت کرده است. به اعمال قهریه متوسل شده است و به این ترتیب در میان ملت و نیز دولت اختلاف ایجاد نموده است. مستبدانه حکومت نموده و بسیاری از هم‌میهنان را از آزادیهای اساسی محروم کرده است و حال نیز در صدد است تا کشور را در يك جنگ خونین داخلی بیندازد. به این دلیل من عزل دولت را لازم تشخیص دادم و این کار را برطبق اختیارات قانونی خود انجام می‌دهم. من ژرف ایله‌ئو Joseph Ileo را به نخست‌وزیری منصوب کردم و آقای ایله‌ئو موظف است دولت جدید را تشکیل دهد. از هم‌اکنون من شخصاً فرماندهی ارتش ملی را در دست می‌گیرم^۱ خدا کنگو را حفظ کند!

۱- در متن تجدید نظر شده این جمله اینطور تغییر یافته: از هم‌اکنون می‌توانم بگویم که من از پشتیبانی کامل و بی‌دریغ ارتش ملی قابل تحسین کنگو و فرمانده آن سرهنگ موکوئو برخوردارم. میل دارم که به همان میزان بتوانم روی انضباط و وطن‌پرستی تمام کنگوئی‌ها حساب کنم. خدا کنگو را حفظ کند.

و دو صفحه جدید به دنبال آن اضافه شده از این قرار:

صحنه نهم

لومومبا

(يك لحظه واميرود وبعد بخود می آید.) : بيشرف ! هنوز خیلی مانده که خیالش ازطرف لومومبا راحت بشه. پاتریس دخلش آمده؟ من دخل اورا آوردم! اما بین مپولو، جریانی که پیش آمده ، شاید چیز خوبی باشد ، حتماً چیز خوبی است. کنگوی قانون اساسی ، کنگوی دوسر ، موجود عجیب - الخلقه بی رنگی را که از جفت گیریهای قر و قاتی میزگرد بوجود آمده ، من تنها برای مدت کوتاه يك مصالحه قبول کردم. حالا، شاه کالا خودش بما خبر می دهد که زمان مصالحه پایان رسیده است . بسیار خوب! پس حالا وقت داغون کردن شاه کالا است . من رادیو را خبر کرده ام : با ملت صحبت خواهیم کرد .

مپولو

رهبر بزرگ حق باتوست . باید ضربه را زد ولی قبلاً سعی کن بی طرفی سازمان ملل متحد را بدست بیاری.

لومومبا

سازمان ملل متحد؟ به تخممه! بعلاوه سازمان ملل متحد فقط يك خیال پردازی است، رنگ کلاهشان هرچه باشد ، اینها مردان و سربازانی هستند که از هر گوشه افریقا آمده اند . و درست شانس ما در اینست که رادیو در دست سربازان غذائی است. يك سرباز نكرومه نمی تواند كمك و مساعدت خود را از پاتریس لومومبا دریغ کند . باورکن که بازی هنوز تمام نشده ...

خارج می شود

صحنه دهم

محل اداره رادیو

سرهنگ از دیدار شما خوشوقتم . غنا کشور بزرگی است که در قلب هرافریقائی حقیقی عزیز است. من سهم خود هرگز فراموش نمی‌کنم که از راه غنا- از راه غنا و توسط نکر و مد بود که پرندۀ افریقا که بالهایش را استعمار جویده بود ، زنجیر بی‌حاصلی را تکان داد و بی‌ترس یا سرگیجه به پیش باز خورشید شتافت، و در خود چیزی سوای دل يك عقاب احمق یافت. استقلال مسأله‌ای است و هرج و مرج مسأله دیگر، مادر بحبوحه هرج و مرجیم آقای لومومبا .

لومومبا

غنا

از آن در خواهیم آمد سرهنگ باکمك شما، مپولو باید پیغام مرا به شما رسانده باشد . خلق احتیاج به توضیح دارد و به دستور العمل. امشب من از رادیو حرف خواهم زد .

لومومبا

مطعم آقای لومومبا . ببخشید دستور آقای کردلیه Cordelier نماینده سازمان ملل متحد مؤکداست؛ هر نوع فعالیت سیاسی در کنگو تا دستور ثانوی معلق است و هیچ يك از مردان سیاسی نمی‌توانند از رادیو استفاده کنند .

غنا

به این ترتیب تا دستور ثانوی آقای کردلیه اینجادستور می‌دهند... بگذریم... بهر صورت این دستور در مورد من معتبر نیست : بیشتر از آنکه بعنوان رئیس نهضت ملی کنگو بخواهم برای طرفدارانم صحبت کنم، به عنوان نخست‌وزیر می‌خواهم باملت کنگو حرف بزنم .

لومومبا

آقای لومومبا، در کشور ما ضرب المثلی است که میگوید: «دولت

غنا

مثل تخم مرغ است . خیلی فشارش بدهی می شکند . محکم نگیریش مباحثه و خرد می شود . ، حالا نمیدانم خیلی فشارش دادید یا محکم نگرفتیدش ، ولی واقعیت اینست که دیگر دولت کنگوئی وجود ندارد .

لومومبا

آیا باید اینطور بفهمیم که شما این مسئولیت را قبول می کنید که استفاده از رادیوی کشور را برای من غدغن کنید؟ من يك سربازم آقا ، اوامر را اطاعت می کنم .

غنا

لومومبا

اهو ، اهو ! شما میدانید آقا که رئیس جمهورتان دوست من است ؟ میدانید که غنا بیست از آنکه کشور متحده ما باشد ، کشور برادر ماست ؟ میدانید که حکومت آکرا پشتیبانی کامل و بی قید و شرط خود را بمن وعده داده است ؟ بزدلی و شانه خالی کردن شما و گستاخی ادعاهایتان برای من چندش آور است ؛ بخصوص که - از حالا خبرتان کرده باشم - گزارش تلگرافی این حادثه را به رئیس جمهور شما و دوست و برادرم قوام نکرومه خواهم داد ! آقا ! در کنگو من خدمت گزار غنا نیستم ؛ در خدمت سازمان ملل متحدهم ؛ سربازم آقا ! نه سیاستمدار ! و اما راجع به روابط من با نکرومه ، من واو باهم در موقع و محل مناسب و بدون دخالت شما حسابان را تسویه خواهیم کرد . کنگو خودش خیلی گرفتاری دارد .

غنا

لومومبا

فهمیدم ! سربازی ؟ ابداً ! پس چی هستی ، الان میکم : يك خائن ، يك خائن دیگر ! عجب روزی ! نکرومه بمن می نویسد : « برادر باید سردتر از يك خیار بمانی » . درسته . باید در رگهایت نه خون کنگوئی بلکه آب جریان داشته باشی . عین يك خیار غنائی - تابدتر از زهر ، بدتر از وزغ سمی ، بدتر از پانگولن ۱ فلس داری که بدور شاخه پیچیده ، بدتر

۱ - Pangolin يك حيوان افریقائی است که بدنش از فلس پوشیده شده است . م .

از زبان دراز ولرزان و موزی تورو^۱ بدنگاه ، قارقار
بی ادبانه افریقای خیانت را با آرامی تحمل کنی!

غنا

(در حالی که رولور خود را بیرون می آورد.) همه میدانند که
وقتی به این جهنم دره میان باید منتظر همه چیز باشن .
اما مردك، یه كثافتیه كه من هیچ وقت تحملش نكردم و نخواهم
كرد و توی این كنگوی كه كمتر از هر جای دیكه . و اون
بی احترامی يك كمونیسته كه داره واق واق می كنه .

لومومبا

غنا

بزن! ده بزن! ببین مثل خیار خون سردم.
(رولور را غلاف می كند.) خوب كه فكر میکنم می بینم
نه! ... خود كنگوئیها یكى از همین روز ها این كار را
خواهند كرد .

خارج میشه د

افریقائیها ، درام همینه! شكارچی، كلنك تاج به سر را بالای
درخت می بینه، خوشبختانه لاک پشت متوجه شكارچی میشه.
خواهید گفت پس كلنكه نجات یافته؟ و در واقع لاک پشت باید
خبر و به برگ بزرگ بده كه اون به گیاه خرنده بگه كه به
پرنده برسونه! اما بیلاخ! هر كسی فكر خودشه! نتیجه:
شكارچی پرنده رو میکشه! برگ بزرگ و ورمیداره تا پرنده رو
اون تو پییچه، گیاه خرنده رو می بره تا پییچه دور برگ ...
آه! یادم رفته بود! لاک پشت رو هم علاوه بر همه اینا ورم
میداره! آفریقائیها، برادران من، پس کی میخواستید بفهمید؟

نوازنده ساز

۱ - Torve ، ایضاً حیوان افریقائی كه وحشی است و به قد و قواره كفتار.

صحنه نهم

ویلای لومومبا که توسط جتر بازان موکو تو اشغال شده است.

لومومبا متشکرم که آمدی، متشکرم که تو هم مثل من فکر کردی
که حق دارم توضیح بخواهم .

موکو تو تعجب می کنم که لازم است واضحات را توضیح بدهم!
جنگ داخلی ، هرج و مرج ، فکرمی کنم که تو برای
کنگو خیلی خرج داشتی پاتریس!

لومومبا صادقانه میگوئی؟ حقیقتاً فکر می کنی که کنگو رانجات
دهی ؟ و هیچ بفکرت هم نمیرسد که درست موقعی که
کشور دارد ساختمان دولت^۲ را بخود می گیرد، تو با
خراب کردن نهادها^۲ و تجاوز به وضع قانونی آن ، در
معرض مهلك ترین خطراتش قرار میدهی!

موکو تو یقین است که تو اگر خودت کنار میرفتی، خیلی کار ما را
ساده میکردی . اما چیزهایی است که نمی توان از يك
سیاستمدار انتظار داشت . بنابراین من ترا کنار میزنم !
تصمیم گرفته ام قدرت دستگاه را خنثی کنم!

لومومبا عذر می خواهم! در سیاست هر وقت من به یکی از این
کلمات غلبه فنی برمی خورم، خیره میشوم و سعی می کنم
بفهمم چه فضیحتی را دارند پشت آن پنهان می کنند .

۱ - که در متن تجدید نظر شده می شود صحنه یازدهم .

۲ - Etat

۳ - institutions

بطور مشخص منظورت چیست؟

خیلی ساده است. رئیس جمهور نخست وزیر را معزول می کند. نخست وزیر متقابلاً رئیس جمهور را از کار برکنار می کند. من هر دو را عزل می کنم! سیاستمداران را کنار می زنم!

موکوآو

یعنی خلاصه تو قدرت را در دست می گیری! خوب، هر چه باشد تو اولین سرهنگی نیستی که کودتا می کنی. اما مواظب باش موکوآو! روزی که هر شوشکه بند، هر پاگون دار یا هر مربی دسته چتر بازی خیال کند که حق دارد به قدرت دست درازی کند، آن روز دخل وطن آمده است. دیگر دولتی بجا خواهد ماند؟ نه، دزد بازار خواهد شد. حاضری این مسئولیت را بپذیری؟

لومومبا

من به هیچ کس اجازه نمی دهم در شرافتم شک کند. من نظامی هستم و نظامی خواهم ماند. قدرت را تا بازگشت نظم، من به هیأتی از کمیسرها خواهم سپرد. از طرف دیگر به ارتش ملی کنگو دستور خواهم داد هر نوع پیش روی به سوی کازائی را متوقف کند و واحدها به محل خود برگردند. ما در خود لئوپولدویل خیلی گرفتاری داریم.

موکوآو

من قصد ندارم به دوستی و مبارزه مشترکمان اشاره کنم، اما...

لومومبا

نه! از گذشته حرف نزن! درسته! من کمک کردم تا تو از زندان دریائی. در کنفرانس میزگرد بروکسل کنار تو بودم، شب و روز افکار عمومی را به نفع تو برانگیختم. پنج سال رفاقت و دوستی؛ اما حالا راههایمان از هم جدا

موکوآو

می شوند . آنچه را که من « خنثی کردن » تو می نامم
معنی اش اینست که بدون لطمه زدن به دوستی مان ،
میخواهم که این دوستی مانع انجام وظیفه من به عنوان
يك كنگوئی و يك میهن پرست نشود .

حق با توست . حالا وقت بیرون ریختن احساسات
نیست . اما راجع به « خنثی کردن » من بهتر از تو
معنی اش را می دانم و در هر حال بهتر از تو نتایجش
را ارزیابی می کنم . تو گاهی وقت ها به افریقا فکر
کرده ای ؟ نگاه کن ، احتیاج به نقشه جغرافیای دیواری
نیست . نقشه افریقا بر کف دستهای من نقش است .
این جا ، رودزیای شمالی است و در قلب آن Copper belt ،
کمر بند مس ، سرزمینی است خاموش جز گاهی اوقات
که ناسزای يك كارفرما یا واق واق يك سگ پاسبان
یا صدای يك كلت بلند می شود : يك سیاه پوست بی صدا
کشته می شود . نگاه کن ، پهلوی آن رودزیای جنوبی
است ، یعنی میلیونها سیاه پوستی که شیرشان را کشیده اند ،
غارشان کرده اند و در زاغه ها چپانده اندشان .

اینجا آنگولا است ! مهمترین صادراتش نه شکر است
نه قهوه ، بلکه برده است ! بله جناب سرهنگ برده !
دویست هزار نفری که هر سال تحویل افریقای جنوبی
می دهند در مقابل پولی که تر و تازه میافتد ته صندوق
بابا سالازار !

و این جا ، این جزیره ، این پاره سنگی که مثل تکه قلوه کن
شده ای به آنگولا آویزان است ، سان تومه
San Tomé . با این کوچکی آنقدر سیاه پوست میخورد

که باور نکردنی است . هزار هزار ! میلیون میلیون!
اینجا دوستان خانۀ افریقا است !

می خواند.

پسر کوچکمان را
فرستادند به سان تومه
چو شناسنامه نداشت
آئی یوئه Aiué
پسرمان برنگشت ، پسرمان
مرگ اورا برد
آئی یوئه
فرستادندش به سان تومه.

عجب ، این تصنیف را بلد نیستی ؟ اگر مجالم بدهی
یادت میدهم موکو تو ! بالاخره پائین تر ، افریقای جنوبی .
زندان نژادپرستی . مسلح به تانک و مسلسل و توپ و
طیاره . وانجیل و قانون و دادگاه ، و مطبوعات و نفرت
و دروغگوئی مخصوص به خودش . و از آن مسلح تر به
قلب سخت و خونخوارش !

موکو تو این افریقای ماست ! از پادر آمده ، طناب پیچ شده ،
لگدمال شده ، هدف تیر ! اما خواهی گفت افریقا امیدوار
است ! درد می کشد ولی امیدوار است ! کاملاً درسته !
چون از ته زندانش ، مثل غواص از ته گودال می بیند
که سطح کم کم نورانی تر و سرخ تر و لکه روشنائی
بزرگتر می شود . چرا که امیدوار نباشد ؟ غنا پیدا شد و
گینه و سنگال و مالی و تازه همه را اسم نمی برم ...

داهومه! کامرون! پریروز توگو! دیروز کنگو! افریقای
زندانی بخود می گوید « فردا نوبت من است! و فردا
دور نیست! » مشتهايش را گره می کند، کمی بهتر نفس
می کشد! افریقا از حالا هوای فردا را استنشاق می کند،
هوای سالم و شور دریا!

موکو تو، می دانی داری چه می کنی؟ توداری روی روزن
کوچکی که بالای سلول زندانی است يك پرده تاريك می
کشی! پرنده بزرگ قوس و قزح رنگی را که از بام صد و
پنجاه میلیون انسان دیدن می کند، ماردو گانه ای را که از
دو طرف افق سر بر آورده و میکوشند تا وعده زندگی و
شهادتی را که از حیات و آسمان می دهند بهم ملحق
کنند، تو با يك ضربه چماق می کشی و می بینی که
بروی تمامی قاره، چین های سنگین و فلس و ارتاریکیهای
شوم فرود می آید!

موکو تو

من در این صحرای محشرت ترا همراهی نخواهم کرد!
من مسئول افریقا نیستم، مسئول کنگو هستم! و تصمیم
دارم که نظم را در آن برقرار کنم، می فهمی؟ نظم!

سربازان ساکت وارد می شوند و تمام صحنه را اشغال می کنند.

پایان پرده دوم

پر دۀ سوم

صحنه اول

اردوگاه هاردی در شهر تیسویل **Thysville** ، سلول زندان. میولو ، اکتیو، لومومبا روی تخت‌های کوچکی خوابیده‌اند. صبح است . لومومبا در خواب ناله می‌کند و غلت می‌زند .

لومومبا	وای ! وای ^۱
اکتیو	بازم داره خوابهای وحشتناک می‌بینه !
میولو	بیچاره پاتریس ! عین حشره‌ای که تو چسب‌گیر کرده و داره دست‌وپا می‌زنه !
لومومبا	(از خواب بیدار می‌شود و چشم‌انش را می‌مالد) : کی از اینجا خلاص میشه میولو ! کی خلاص میشه ! وای ! عجب رویائی ! خواب دیدم که از هر طرف مورد هجوم پرندگان گوستخوار قرار گرفته‌ام و دارم با حرکات شدید

(۱) در نسخه تجدید نظر شده صحنه اینطور شروع می‌شود:

نوازنده‌سانزا	ای قرقی کوچك، آه ! آه !
	ای قرقی کوچك صدای باله‌ایت را بشنو !
	خورشید خون می‌خورد آه ! آه !
	قرقی کوچك ، قرقی کوچك ،
	خورشید چه خونی می‌خورد !
لومومبا	وای ! وای ! ...

و دیوانه وار از خودم دفاع میکنم ! وحشتناک بود !
 ضرب المثلی است که میگه : ما با خورشید غذا میخوریم ،
 با ماه غذا نمیخوریم ! من از رؤیا خوشم نمیاد !
 من چرا ! حتی اگه وحشتناک باشه ! چون در آن حکمتی
 است که بیداریمان خیلی زود فراموشش میکنه !
 میدونم ! میدونم ! قضیه اجداد ! آره ! جون خودشون !
 فعلا که در بذل عنایت خیلی خسیس تشریف دارند !
 آره دیگه ! مارو تو این باتلاق کثیف فراموش کردند !
 دل داشته باشید ! دوستان ! دل داشته باشید ! کشور که
 اول غافلگیر شده بود بخود میاد ! داستان که بلدید :
 لومومبارا قربانی کردند ؛ بلافاصله خدایان آرام شدند
 و بروی کنگو با عنایت بیشتری نظر انداختند . اوه !
 همه چی بروفق مراد پیش میرفت ... بلژیکیه اسلحه رو
 زمین گذاشت ، تزومبی به راه اومد ، سازمان ملل متحد
 بدون تعلل به کمک کنگو آمد و بقیه قضایا ! ... نه خیر !
 خبرتون کنم که همه چی از بد بدتر میشه ! شلوغی !
 قلب ! هرج و مرج ! فساد ! تحقیر ! خواهید دید که
 بزودی خودشون میان اینجا و از ما عاجزانه تقاضا
 می کنند که دو باره قدرتو بدست بگیریم !
 مگر اینکه برای حذف این راه حل ، به فکرشون برسه
 که مارو از بین ببرند ! یه حسی بمن میگه که اونا در
 نیمه راه متوقف نمیشن ! بعلاوه در کنگو هیچ کی در
 نیمه راه و ا نمیشه !
 چی چی کنگو ! کنگو ! بگو سرمایه های بین المللی !
 خیلی حساسیت دارند ! به کوچکتترین قلقلکی وحشی

اکتیو

لومومبا

مپولو

اکتیو

لومومبا

مپولو

اکتیو

میشن! گاومیشه دیگه! گاومیش!

مپولو

گاومیش وقتی میرینه همه جارو به گه میکشه!

لومومبا

همه این حرفها راسته؛ زندگی ما در اختیار اولین
مأموری است که از راه برسه. سفید پوست باشه یا
سیاه پوست، فرقی نمیکنه. اگه سیاه پوست باشه یعنی
که یه سفید پوست مسلحش کرده! این یه مطلبه، و
مطلب دیگر آنکه اونا میتونن مارو نابود کنن اما
نمیتونن برما پیروز بشن! چون حالا خیلی دیره! اونا
را عقب گذاشتیم دوستان! اونها دیگه فقط عقب ماندگان
تاریخ هستن!

مپولو

پاتریس، شك نیست که تو يك پیغمبری. همانی که
جلو میره و سخن میگه. قدرت و ضعف تو هر دو در
همین است!

لومومبا

نیم تعریف، نیم تنقید، من رأی مپولو را می پذیرم!
بخصوص اگر بتونه اعتقاد من، اعتقاد راسخ مرا به
آینده به شما منتقل کنه!

مپولو

خوب گفתי! نیم تعریف، نیم تنقید. گاهی من از خودم
میپرسم آیا نخواستیم خیلی تند بریم؟

لومومبا

مپولو، من تأسفی ندارم، مگر معمار از همان اول بطرف
هدف نمیره و خونه رو نمیسازه؟ نقش من این بود که
در آسمان تیره وافق بسته، بایک خط سحر آمیز، منحنی
و جهت را رسم کنم.

از این پس همه چیز نجات یافته اند. و بعد، نیروی
خودمان را کم نگیریم. نیروهای ما عظیم اند! با ماست
که از آنها استفاده کنیم! بیا، این دو کاغذیه که بدست

من رسیده و از زیر مراقبت اراذل موکو تو در رفته .
 یکی از وان لرت Van Laert و دیگری از لوئیس
 Luis. فوق العاده نیست ؟ لوئیس ! یه اسپانیایی !
 راستی ! چه ربطی به کنگو میتونه داشته باشه ! هرچه
 باشه این اشخاص هم مسائل خودشونو دارن ! و وان -
 لرت چی ؟ یه بلژیکی ! دوست و برادر بروکسلی من !
 مطمئنم که در این وقت و این لحظه او داره به من فکر
 می کنه همانطور که من دارم به او فکر می کنم . و شما
 شاهدید که درمیان چپاولگری سرنوشت خانمانسوز ،
 ما ، او و من توانستیم این منبع عظیم برادری را حفظ
 کنیم ! يك دوستی ماوراء خونی ! بله ! اونها هم از ما
 هستند ! چون میدونن اونچه را که اینجا بر سرش بازی
 میکنن ، سرنوشت مانیست ، سرنوشت افریقا هم نیست ،
 سرنوشت انسان است ! خود انسان است ! و اما درباره
 افریقا ، میدونم که با همه ضعف و تفرقه اش بما خواهد
 رسید ! هرچی باشه ، در اینجا از ملاقات پرشکوه گل و
 لای و خورشید و آب بود که آدم بوجود آمد ! و این چیه ؟
 جز نوعی قدر است کردن و سر بالا گرفتن و بخارزندگی
 را کنار زدن . مپولو بسیار خوب ، من با سربازا حرف
 خواهم زد اینا کنگوئی هستن ، من قلبشونو برخواهم
 گردوند !

لومومبا

(خطاب به زندانبانان و سربازان .) رفقای زندانبان ، یه
 گیلان آبجو میل دارین ؟ خیلی ببخشید که فقط پولار
 دارم !

زندانبان

میدونی ارباب ، پریموس یا پولار توفیری نداره ! برای

لومومبا خاطر مارکش که عزا نمی‌گیریم! انقدر تشنه‌مونه!
بنوشید! دوستان! بنوشید! اوضاع مملکت چطوره?
کارها چطورند?

زندانبان مملکت! مملکت! باید گفت که هرچی بیشتر عوض
میشه، بیشتر همونی میشه که بود! مردم دارن از خودشون
میپرسن واقعاً دیندا مثل پرواز به دسته ملخ واسه این
اینجا نیومد که به همه چیز کند بزنه؟

لومومبا مسأله که اینجوری مطرح نیس! بگذریم! ارتش چطوره?
جیره سربازا چطور؟

زندانبان برای اینکه ته‌قضیه رو بگم، بدون که دوماهه جیره‌مونو
ندادن!

لومومبا آره! شاید واسه اینکه دیگه پولی تو صندوق نیست!
هان؟ پس موکو تو، کالا، سازمان ملل چه غلطی میکنن؟

سرباز من باید از تو بپرسم! اگه پول تو صندوق نیست پس
کجاست؟ بگو کجاست؟ تو باید خبر داشته باشی،
چون تو وزیر بودی! هرچه باشه توهم مثل اونای دیگه
به سیاه عینکی هستی!

لومومبا یواش رفیق! یواش! پول کجاست؟ الان بهتون میگم!
درکاتانگااست! بله جناب آقا درکاتانگا! تو صندوق
تزو مبی! حتی من واسه این انجام که خواستم برم ازش
بگیرم! نمک شناسی بعضی‌ها من و گیر قساوت بعضی
های دیگه انداخت!

سرباز این درسته! من همیشه به بچه‌ها گفته‌م خیلی‌ها قبول
دارن، خیلی‌ها نه. حالا بفرمائین! عجب خوب وضعی
داریم! تو میگی که پول واسه ژاندارمای کاتانگائیه؟

ژاندارما ، البته ! ولی برای تزومبی هم ! برای مسیری
هم ، برای بلژیکی ها هم ! ول کنید بابا ! سربازا این
فکرای محزون و دور بریزین ! مهمونتون می کنم به
یه گیلای دیگه !

سربازان برای خودشان آجیو می ریزند و گیلایان دست
بدست میگردند ...

سربازا ! می بینم که خیلی از شما باتتلائی Batetela
هستید ! خوشوقتم ! من خودم هم یه موتتلا Mutetela
هستم ! این قوم همونی بود که شصت سال پیش
آخرین جنگ و با بلژیکی ها کرد و آبروی تمام کنگو
را نگه داشت ! بطوریکه من خودم هم با ادامه دعوا و
نبرد - شاید آخرین نبرد - برای اینکه کشور زیر یوغ
استعمار جدیدی نیفته ، می تونم بگم که رسالت موتتلائی ام
را انجام میدم !

سربازای اقوام دیگه ! اعتماد من به شما هم ازین کمتر
نیست ! من میدونم که ارتش در مجموع به من بعنوان
رئیس قانونیش، وفاداره ، و موکوتو اگه در توطئهش
موفق شد واسه این نبود که ارتش و اجیر کرده بود ،
واسه این بود که یه هنگ چتر بازو تا خرخره خورانده
بود و مثل سربازای گارد روم در هتل مملینگ Memling
ازشون پذیرائی میکرد به برکت انعام امریکائی ها از
یه طرف و بخصوص از طرف دیگه ، با پولهای که
می باید صرف پرداخت مواجب شما بشه ! ولی شما
سربازا ، شما که مال مملینگ نیستید ، من خوب میدونم شما را

برای چه کاری میخوان ، برای خفه کردن مردم و برای
خر حمالی.

برای شما آینده بسته‌س. جیره‌شما ، جیره زمان قحطی
است، جیره‌ای که پرداخت نمیشه ! از لاغری شماست
که این حضرات چاق و چله‌اند ! افسوس ؛ آره ! وقتی
من حکم اولین افسران سیاه پوست ، اولین ژنرال
و اولین سرهنگ سیاه پوستو صادر کردم هیچ فکر
نمیکردم که باسرعتی بیش از اون که مواد آتش فشانی
از کوه سرازیر میشه ، به فرقه بوجود بیاد از سگهای
درنده و سیر نشدنی ، فرقه کلنل ها و آقایون جدید ؛
و همین فرقه است که بنفع خودش و فقط به نفع خودش ،
امتیازهایی را که شما بحق از انقلاب کنگوی ما انتظار
داشتید، ضبط کرده!

ما از مو کوتو ذله شدیم! از اینجا دررو! می‌خواهیم ببینیم
تو شیکمونو سیر میکنی یا نه !

زنده باد لومومبا! این یکی وقتی حرف میزنه انگار که
به عقاب داره عبور میکنه .

مرک برمو کوتو! مرک برمو کوتو !

اگه گیرش بیارم، اخته‌ش میکنم!

من به عقیده شما احترام میگذارم و نمی‌خوام به هیچ وجه
تحت تأثیر قرار تون بدم! ولی مهمه که شما تکتک و همگی
خطرناک بودن اوضاع را بفهمید ، اگه من کشیک چی شب
بودم و ازم میپرسیدند چه وقتی به ، جواب میدادم که دو
ماه بعد از استقلال هنوز وقتی است که کنگو مثل به بز
بین دندونای به حیوون وحشی به! سربازا ! من لومومبا

يك سرباز

سرباز ديگر

سربازان

يك سرباز

لومومبا

اگه با تمام قوت زور میزنم و شانه‌مو زیر بار دادم ،
برای اینه که کنگورو از گیر این دندون و چنگال نجات
بدم! شما کمکم نمیکنید؟

(فریاد می‌زنند .) می‌توننی روی ما حساب کنی! ... تو
رهبرمائی! موکو تورو اخته کنیم!

سربازها

سربازان درهای زندان را باز میکنند و لومومبا را
سردست خارج میکنند.

صحنه دوم

بار افریقائی ، با چند مرد وزن، محیط همانست که در
صحنه اول از پرده اول بود. یکی از زن‌ها میخواند :

«کی شوهر مرادید؟
هیچکس شوهر مراندید ،
در قلب من خلید
تراشه‌ای از خیزران.»

ناکهان در باز می‌شود، لومومبا ، میولو و اکتیو وارد
می‌شوند .

پاتریس! تو اینجا!

می‌بینی که !

حتم داشتم که از آنجا خودت رو درمیاری !

خوبه ننه که در این مورد هیچوقت شکی نداشتی !
خیلی‌ها بودند که لومومبارو از دست رفته فرض می‌کردند!

ننه‌ماکوزی

لومومبا

ننه‌ماکوزی

لومومبا

آره! آزاد! توسط سربازای فداکار کنگوئی خودمون
آزاد شدم! زن و بچه هام رو خبر کن بیان! من اینجا رو
ستاد عملیاتم می کنم .

ننه ماکوزی حق داری، اونها همه بتو خیانت کردند! کالا! مو کوتو!
رفیقت مو کوتو، هنوز قیافه اش به چشمه با اون
اداهش مثل دختر بچه حشری! اینجا توراحتی، خونه
مال خودته و خلق حفظت می کنه .

لومومبا از پیش معذرت میخوام ولی خیلی احتمال داره که
رسوم تونو کمی بهم بریزم!

ننه ماکوزی بجای معذرت خواهی یه خورده حرف بزنی پاتریس،
بگو ببینم این لعنتی ها چکارت کردند!
آره آره! بگو. زنها

نوازنده سائزا می خواند ۱

۱ (نوازنده سائزا در نسخه تجدید نظر شده اینطور می گوید: بچه ها
میخوام براتون یه چیزی بخونم که بهتون دل و جرأت بده: چطور
گابولوکو Gabouloukou آهوی ناقص الخلقه، حیواناتی راکه
در پی اش بودند دست به سر کرد. (میخواند.)

گابولوکو، آهوی ناقص الخلقه
به حیواناتی که در پی اش بودند،
پایش را از لانه در آورد و نشان داد،
گابولوکو به ریشخند گفت:
«چه ریشه قشنگی گیرتان آمده!»
گابولوکو کلک!
حیوانات پاره را ول کردند،
و در میان ریشه ها
در دو دست به جستجو پرداختند
زننده باد گابولوکو

نخل. نخل
يك نخل، فقط يكي
روغن فراوانش
ظرف را پر می کند.

لوموبا

مرسی آوازه خوان جسور! تو شهامت مرا - اگر نیازی
به آن داشت - ده خط بالاتر بردی و نیرویم را چنان
زیاد کردی که تمام دنیا را به مبارزه بطلبیم! راستی از چی
حکایت کنم؟ از جزئیات؟ چرا جزئیات! من چیز
بهتری برای نقل کردن دارم! نقل افریقا را برایتان
بگویم! آه! افریقا! چشم هات! پشتت! پهلوهات! ،
اروپا جنگا لهاشو! آمریکا منقارشو! آسیا! آسیا!... آه!
چه تعاقبی از تاپاله و کشتی جنگی! افریقا مثل آدمی است
که در نیمروز از خواب بلند می شود و می بیند که از
چهار طرف افق مورد حمله است!

من افریقا را از همه طرف مورد هجوم پرندگان شکاری
می بینم، هنوز از شریکی خلاص نشده است که دیگری
با منقار خون چکان رویش می افتد. مطلب دیگر، کنگوست!
که کمی شبیه به رقص دوازده نقاب مو کنگوئی مان
است. مائروت داشتیم، زیبائی داشتیم، اتکا به نفس
داشتیم، داروهای قوی داشتیم. بعد حسادت ظاهر شد
و بعد روح بدی، که همه چیز را به افسون نیرومند خود
به غارت برد. گونه های دختران با کرۀ ما را پلاسیده
کرد، جنگ جویانمان را به خاك افکند، فساد و نفاق
به ارمغان آورد! وای که چه وحشتناك بود! بالاخره،
شکر خدا، روح بدی هم بنوبۀ خود مغلوب شد، و ما

رفاه را در میان خود گرفتیم ! می شنوید همه تان؟ مارفاه
 را به مملکت می آوریم و میدانیم چطور نگاهش داریم!
 ننه ما کوزی ، میخواهم که به خاطر باز گشت رفاه به
 میان ما همه بنوشند! به خاطر استقرار رفاه در میان ما !
 ولی خیلی هم خودپسند نباشیم ! میخواهم این خبر
 خوش را به دوستان خارجی مان و به تمام دنیا هم بدهم !
 روزنامه نگاران را خبر کنید !

یکی از مردان^۱

تو روزنامه نگاران و دعوت کردی، بیان، عیبی نداره ،
 اما باید بدونن که تو پادشاه مائی ! پادشاه مشروع ما !
 پوست پلنگ و بپوش!
 آره! آره! پوست پلنگ !

جمعیت

لومومبا

دوستان، معافم بدارید ! يك روز در علفزار من روح
 وحشی ام را دیدم : شكل پرنده بود! بجای يك پوست
 پلنگ جهش و پنجه يك پرنده را - اگر قرار بود علامت
 خود میکردم! چشم و منقار! و برای ورود به عصر نوین،
 شاه پرخرمائی رنگ لکلک را!

یکی از مردان^۲

حق داری! رؤسا و پادشاهان همگی به ما خیانت کردند ! تو
 از آنها بهتری! تو رهبر الهام بخش ما، مسیح مائی! خدا را
 شکر کنیم، بچه ها، سیمون کیمبانگو Simon Kimbangu
 دوباره به میان ما آمده!

جمعیت میخواند:

ما بچه های یتیمیم
 شب سیاه است و راه ناهموار
 خدای قادر، کجا حفاظ بجوئیم ؟

۱ و ۲ - در نسخه تجدید نظر شده ، نوازنده سازها .

بابا کنگو، کی دستش را بسوی مادر از خواهد کرد؟

مرد^۱ نوعی جبه مزین را به سوی لومومبا پیش می آورد
که لومومبا با دست رد می کند

لومومبا

اگر من دستم را بسوی شما دراز نمی کنم پس چه
میکنم؟ و آنهم با تمام قدرت! ماوراء نیرویم! اما همانطور
که پوست پلنگ را نپوشیدم این جبه را هم تن نمیکنم.
حتی اگر این مطلب شمارا ناراحت کند. باید بگویم که
من سیمون کیمبانگو نیستم. او خواست نیرویتان را به
شما باز گرداند و نگولوی^۲ کنگوئیمان را دوباره بما
بدهد، به این جهت جا دارد که خاطره اش را زنده نگه
دارید. او می خواست تنهائی پیش خدا برود! او می-
خواست تنها و به عنوان سفیر شما خواستهایتان را از خدا
طلب کند، و سزاوار است که او را غرق افتخار سازید!
اما تنها خدا نیست که سفید پوستان به نفع خود ضبط
کرده اند، و تنها خدا نیست که سفید پوستان احتکارش
کرده اند! و تنها از خدا نیست که افریقارامحروم کرده اند،
افریقا را از خودش دزدیده اند! افریقاگر سنه خودش است!
برای اینست که من نه می خواهم مسیح باشم و نه مهدی.
سلاح من تنها بیان من است، حرف میزنم و بیدار
می کنم، من حامی ضعفا نیستم، معجزه نمی کنم، من
برپا دارنده زندگیم، حرف میزنم و افریقارا به خودش
برمیگردانم! سخن می گویم و افریقارا بدینا باز می گردانم!

۱ - در نسخه تجدید نظر شده، نوازنده سازنا

۲ - N'golo یعنی قدرت مردی.

حرف میزنم و با حمله به ریشه اختناق و اسارت ، برای
نخستین بار برادری را ممکن میسازم !

جمعیت تکان می خورد ، پولین لومومبا وارد می شود ،
یکدیگر را در آغوش می گیرند .

پولین

خدایا ! چه خوشبختم ! انقدر ترسیده بودم ! اینها خیلی
خشن اند ، می دانی ؟ هیچ چیز از اینها بعید نیست ! بهر
حال ، تو اینجائی ، نجات یافته ای ! آزاد شده ای ! اما
باید از اینجا رفت . اینجا درلئو تو درامان نیستی . من
ترتیب همه چیز را داده ام . در ستانلوویل هواخواهانت
منتظرت هستند .

لومومبا

ستانلوویل ؟ منی که با تجزیه مبارزه می کنم مگر می توانم
برای حفظ خودم از ضربات دشمنان ، خودم یک تجزیه
دیگر ترتیب دهم ! من نه فرار می کنم نه میدان را خالی
می گذارم . به علاوه در اینجا هیچ خطری برای من نیست !
دشمنانم این درس را فهمیده اند که بدون من ، کنگویک
ماشین خراب شده است .

پولین

تو همیشه لجوج و یک دنده ای ، تقسی ، واقعاً تقس !
اما آیا نگران منم هستی ! پاتریس باتوام ! و نگاه تو
از بالای سر من رد می شود .

لومومبا

از بالا یا از پائین ، نمیدانم . بی شک هر دو ! از بالا ،
افریقا را نگاه می کنم و از درون ، مخلوط با صدای خفه
خونم ، کنگو را .

پولین

انصاف بده که من هرگز ترا از انجام وظیفه باز نداشته ام
اما تو فقط به افریقا که نباید بررسی ! تو تنها به خوشبختی

یا بدبختی افریقا نباید مشغول باشی! پاتریس آیا آن روز به خاطرت هست؟ پدر مالا فو ریخت، تو گیلان را برداشتی يك جرعه نوشیدی و آنرا بسوی من دراز کردی، من يك جرعه نوشیدم و بعد باهم جرعه جرعه آنرا سر کشیدیم. من اسم کشور یا رودخانه‌ای را ندارم! نام زنی را دارم! پولین! والسلام! فقط این را هم اضافه می‌کنم: میل داری روزی مرا سر تراشیده در تشییع جنازه‌ات ببینی؟ و بچه‌هایت چی؟ یتیمشان خواهی کرد؟ حیف، من همیشه در دل ترا پولین کنگو نامیده‌ام! بطوری که هرگاه به نام دوگانه تو فکر کردم تو مرا در غلبه بر يك ضعف، بطور مضاعف کمک کردی، و روی باریك ترین تیغه‌ها آماده برای دست و پنجه افکندن با تمام دنیا خواهم بود اگر بدانم پولین، که می‌توانم روی تو حساب کنم. اگر من از بین بروم، برای بچه‌ها نبرد بزرگی را به ارث گذاشته‌ام، تو آنها را یاری خواهی کرد، راه - نمائیشان خواهی نمود. مسلحشان خواهی ساخت. اما نه! من هنوز خودم این نبرد را ادامه می‌دهم! خودم و تا مدتی دراز! از عهده برخوایم آمد! و حضرات استعمارگر هنوز خیلی مانده تا به من دست پیدا کنند! مرا ببخش پولین، به برازاویل برو سعی کن لوئیس را ببینی و او را در جریان حوادث بگذاری. من باید برای روزنامه نگاران حرف بزنم.

پولین لومومبا آهسته بیرون میرود و میخواند:

افسوس! افسوس! کی شوهر مرا دید

هیچکس شوهر مرا ندید، در قلب من خلید
تراشهای از خیزران

روز نامه نگاران وارد می شوند.

لوموبا

آقایان بفرمائید ، هر جور توانستید بنشینید . از بابت
محل معذرت میخوام . اهمیت نداره ، یا بهتر بگم اهمیت
داره و اهمیت فوق العاده ! این محل جای مردمه ، محل
ساده ای به ، در عوض در اینجا است که قلب کنگو میزنه ،
به سبک خودش خیلی شدیدتر و آزادانه تر ، تا در تمام
کاخهای ریاست جمهوری و وزارتت . من شمارا به اینجا
دعوت کردم تا خبرنگاران من و شما دنیا را خبر کنید که
کنگو ادامه دارد . من عملا زمام اموری را که تنها يك
اقدام خودسرانه ، يك کودتای بیچگانه از دستم گرفته بود ،
دوباره به دست می گیرم . سیاست من ، سیاست حکومت
من یعنی تنها حکومت قانونی کشور در جهت استقرار
قدرت دولت در کشور و در تمام زمینه ها است و هدفش
تحکیم وحدت کنگو در همه جا و در تمام کشور است .
ولی این سیاست يك سیاست انتقام کشی نیست ! من
هدفم بیشتر خاتمه دادن به جنگهای میهنی و ساختن
جمهوریمان در حیثیت و آبروست . در مورد سیاست
بین المللی ، من روی شما آقایان حساب می کنم تا
افکار جهان را مطمئن سازید . حکومت من با وفاداری
به اصل بیطرفی مثبت ، کوشش عمده اش در راه برقراری
و حفظ مناسبات دوستی با تمام کشورهای خارجی خواهد
بود . ولی همچنین لازمست همه بدانند که کنگو کشوری

است مستقل و میل دارد مستقل بماند، کاملاً مستقل و حاکم
 بر خود . باید این شیوه که ما را چون انجیر زودرسی
 حساب می کنند که پیغمبر می گفت، انجیری که هر که
 ببیند، می کند و همچو که کند، می بلعد، کنار گذاشته شود!
 یکی از روزنامه نگاران آقای لومومبا ، بنظر میرسد که ما داریم نطق يك
 نخست وزیر را هنگام رأی اعتماد می شنویم! ولی حوادثی
 که در اطراف ما جریان دارد، مجبورمان می کند از شما
 بپرسیم آیا این سخنان با ارزیابی درست و واقع بینانه
 شما از وضع شخصی خودتان و از موقعیت کنونی تان
 در سیاست کنگو، جور در می آید؟

لومومبا

از شما متشکرم که اینقدر نگران وضع شخصی من هستید.
 فوراً مطمئنم که من نخست وزیر جمهوری کنگو
 هستم، مورد اعتماد مردم و مورد اعتماد مجلس که اخیراً
 باز این اعتماد را بارأیی روشن تجدید کرد؛ و اگر امروز
 من آزادم و از گزند دشمنانم در امان ، به برکت اقدام
 موثر خلق کنگوست . پس در نهایت قانونی بودن و
 کمال حق است که به نام کنگو حرف میزنم ! آقایان
 روزنامه نگاران ، شما شغل شریفی دارید : آگاه کردن
 و خبر دادن. تقاضای من از شما اینست که آنرا با صحت
 و شرافت مندی انجام دهید!

پس و پیشی شدن جمع، حالت وحشت زدگی . زنها شتاب
 زده وارد می شوند.

پاتریس! چتر باز! چتر باز! خونه رو اشغال کردن!
 پاتریس نترس! افراد مون حاضرن! تمام محله با ما ست!

ننه ماکوزی
 مپولو

لومومبا
مپولو
لومومبا

اراذل موکوتو خواهند دید باکی طرف حسابن !
مپولو بسه دیگه، نمیخوام خون کنگوئی ها بریزه.
اینم که همیشه بذاریم مثل موش گیرمون بندازند!
من آدم مذهبی نیستم، اما این حرف رو قبول دارم که:
کسی که ادعای کند عدل را باخشونت میخواد برقرار
کند به خواهی میماند که میخواد بکارت دختری را
بردارد!

مپولو
لومومبا

شما میگوید مسالمت جوئی، یکباره بگید خودکشی !
اتفاقاً، مپولو! اگر قراره من بمیرم میخوام مثل گاندی
بمیرم. یالا! همرو بذار بیان تو! به همه بار میدم !

کالا، موکوتو ویک گروه چتر باز وارد می شوند.

موکوتو

(به پاساها .) همه رو خارج کنید . (روبه روزنامه نگاران.)
عذر میخوام آقایان، نمایش تموم شد، حالا جلسه کاره!
همدیگر رو در جا و موقع مناسب خواهیم دید! خدا حافظ!
سالن خالی می شود.

کالا

(به لومومبا .) اگر من این چنین معتقد نبودم که بقای
کشور را باید قبل از هر ملاحظه دیگری قرارداد، حتماً
اقدام نزد شما عجیب جلوه میکرد. میل دارم شما هم
همان روحیه را داشته باشید !

لومومبا

من هیچوقت جز در خدمت منافع کنگو نبوده ام! گوشم
بشماست .

کالا

امور مملکتی بیش از این نمیتواند خلاء قدرت را تحمل
کند !

لومومبا

خوشوقتم که این حرف را از دهان شما می شنوم! من نخست وزیرم ، نخست وزیر کنگو و مجلس مرا ساقط نکرده است، پس بحران در دولت کنگو وجود ندارد! بحران فقط - آنهم به دست بعضی ها - در وضع قانونی کنگو ایجاد شده است !

کالالوبو

پاتریس! چرا نمی خواهید بفهمید! هیچکس قدرت این را نداشت که از آنچه گذشت جلوگیری کند ! يك دفعه هم واقع بین باشید! ایلثو مردی است مناسب این اوضاع واحوال. آرام است و آرام کننده ؛ وقتی او این آتش هائی را که در همه جا در تمام کشور روشن شده، خاموش کرد ، بعد خواهیم دید چه می شود کرد . . . من فقط میخواهم کمی صبر داشته باشید، کمی صبر داشته باشید بابا ! به آهستگی و آرامی است که موز میرسد ، به آهستگی است که کرم خاک به باتلاق فرو میرود .

لومومبا

من از زمان متفرم ! من از «آهسته ، آهسته» های شما بیزارم! وبعد آرام کردن و تسکین دادن یعنی چه؟ چرا تسکین؟ من آدمی را ترجیح می دهم که برعکس نگران کند، نگران کننده باشد! آدمی که مثل خود من ، از آینده ای که چوپانه های نامناسب بر ایمان تدارك دیده اند، خلق را به نگرانی بیندازد !

کالا

آیا قبول می کنید در حکومت شرکت کنید یا نه؟ انتخاب پست را به عهده خودتان میگذارم. معاون نخست وزیر، وزیر مشاور، یا یک وزارتخانه فنی، انتخاب کنید! گمان میکنم حق دارم از شما يك جواب قطعی بخواهم !

لومومبا (بالودگی.) آهان راستی! حال آبه یولو Abbe youlou
چطوره ، آره فولبر Fulbert و میگم ؟ بمن گفتند که
سفارش داده پاریس برایش يك لبادۀ تازه درست کنند !
يك لبادۀ نایلونی !

کالا (که این حرف باوبرخورده.) برای شوخی زمان بدی را
انتخاب کرده اید! جدی میگم پاتریس !

لومومبا توجه داشته باشید که نمیخواستم ملامتش کنم! برعکس!
اینطوری رخت شوئی زنهای کمتر میشه! عصبانی نشید!
جدی میگم پرزیدان ، و برای اینکه در يك کلمه همه
حرفهام را زده باشم میگم که من نمیخواهم اوپنگو
Oppengault شما بشم !

کالا چی؟ سازش ناپذیری تو به بادت خواهد داد!
لومومبا افریقا به سازش ناپذیری من احتیاج دارد ! بخصوص

وقتی که دیگران در پشت سرش اینطور سازش می کنند!
برای اینکه به سؤال بسیار دقیق شما جواب داده باشم،
بگویم که نمیخواهم باحضور خود سیاستی را که خود
محکوم میکنم تایید کرده باشم . واصلأً میل ندارم در
رأس گروهی مرکب از مستی فاسد و خائن قرار بگیرم.
کالا میدانید من برای شما چه اینجا آورده بودم؟ میدانید؟
بدبخت ! من برای شما زندگی آوردم ! زنده بودن !
باسر نوشت بازی نکنید !

لومومبا میدانید اینجا آمدید تاچه چیزی از من بخواهید ؟
کالا از شما بخواهم ؟ اینقدر مطمئنید که توانائی دادن
دارید ؟

لومومبا اگر نبودم، به این ملاقات مفتخر نمی گردید. شما اینجا

در پی بدست آوردن يك تأيید- تأيید مشروع بودن وضع-
آمده اید . بسیار خوب ! به نام کنگو ، این تأیید را به
شما نمیدهم !

موکوتو

پرزیدان ، اصرار نکنید ، می بینید که يايك از کوره در
رفته طرفید ! خاطرتان جمع باشه که دماغشو به خاك
میالم !

کالا

پاتریس، خودتان اینطور خواستید! خدا حافظ! هر کار
میخواهید بکنید، موکوتو، بکنید !

موکوتو

(به لوموبا.) دنده تون نرم آقای لوموبا، بارون خواستید،
اینم بارونتون، سراپاتونو خیس خواهد کرد! سربازان!
زندانی را بگیرید !

صحنه سوم

دراelizابت ویل هستیم، درمقر حکومت کاتانگا (C.S K)
آنچه در رهبران کاتانگا بیش از همه دیده می شود ،
عوام فریبی و نوعی نحوه بیان ملائی است باستثنای
مسیری که يك جانور وحشی است. به علاوه می شود فکر
کرده که زیمبوه Zimbabwe و تراوله Travele (وبه
خصوص شخص اخیر) کمی هم لول هستند، علی الخصوص
که ویسکی و شامپانی هم در تمام مدت این صحنه به فراوانی
مصرف می شود .

موکوتو

ماموریت هائی وجود دارند که از مال من خیلی
دلپذیرترند ، من آمده ام تا از طرف لئوپولدویل از
آنچه که نمیتوان جز زیر پا گذاشتن توافقمان دانست،

شکایت کنم. شما شرایط خود را گفتید، و چون منطقی بنظر میرسیدند ما موافقت کردیم و به تمام مواد قرارداد کوچکمان عمل نمودیم. اما نه تنها کاتانگا از تجزیه طلبی دست بر نمی دارد، بلکه برای تمام دنیا این احساس را تولید می کند که می خواهد از این پس بطور نهائی خود را مستقل بداند.

ترومبی

اجازه بفرمائید ... اجازه بفرمائید ... يك توافق! کلمه خیلی بزرگ است، توافقی بین ما بوجود نیامد! به معنای صحیح کلمه! مگر اینکه منظور شما از این کلام يك گفتگوی آزاد بین دوستان باشد.

زیمبوه

تو، تو، تو، تو، تو، تو، تو، تو! من بشخصه نمیخواهم سر کلمات بحث کنم. توافق یا قرارداد یا گفتگو، مهم نیست. آنچه در این میان مهم است، بنظر من اینست که بتوانیم بین نص و روح آن فرق بگذاریم چون نص کشنده است... داشتم میگفتم، و روح است که نجات می دهد!

تراوله

ابلها نه می خندد.

ترومبی

زیمبوه و تراوله حق دارند، روح گفتگوی ما این بود که حذف لوموبا شرط مقدماتی غیر قابل گذشت برای وحدت کنگو است!...

موکوتو

خیلی خوب! اینکه انجام شد! و تمیز هم انجام شد! مگر بچه اید؟ باید همه چیز را بطور خشن گفت؟ ماری مثل این با يك ضربه چوب نمی میرد. کنگو در گرو لوموبا است!

مسیری

دوست خوبمان مسیری را ببخشید، رلگو و خشن است

ترومبی

ولی بهترین آدم‌هاست! و نصایحش طلایی است! درست است. ما از لئوپولدویل خیلی خوشمان نمیاید! در آنجا سازمان ملل است، خلق است، سربازها هستند... شهری است شلوغ، پرسروصدا و متغیر. بی آنکه خواسته باشم ملامت کنم، شما در آنجا زندگی خیلی درهم و برهمی دارید. بهر حال^۱ بمن مربوط نیست، خلاصه اینکه مافکرمی کنیم بهتر است لومومبا در کاتانگا باشد! در کاتانگا خیلی بهتر است.

موکوتو

راستش کی دلش نمیخواهد يك چنین زندانی مزاحمی را به دست دیگران بسپارد! ولی نباید پنهان کرد که انتقال زندانی به کاتانگا، چه از نظر داخلی و چه از لحاظ بین‌المللی مسائل حساسی را برای ما پیش خواهد آورد! خلق بسیار به لومومبا علاقه دارد، از طرف دیگر افکار جهانی هم به نحوی تقریباً بت پرستانه علاقمند به محترم شمردن بعضی اشکال دموکراتیک است و نباید از خود پنهان کنیم که در این صورت مجبور خواهیم شد این

۱- در نسخه تجدید نظر شده این قسمت اینطور تغییر یافته: راستی حال سیسو کو (Sissoko) چطور است؟ مارتن Martin لعنتی! من او را خیلی تحسین می‌کنم، اسمش را گذاشته‌ام د رال سیاه* . موکوتو- رال؟ منظور تان را نمی‌فهمم. تزومبی - این پرنده‌ای که روی آب می‌دود بدون آنکه پاهایش خیس شود، از روی يك نیلوفر به روی یکی دیگر می‌رود بدون اینکه غرقشان کند، و بایك ضربه منقار برگ را برمی‌دارد تا کرم یا ماهی زیر آن را به بلعد، آیا این همان سیسو کو نیست؟ (خنده.) اما جدی حرف بزنیم: مافکرمی کنیم که لومومبا بهتر است در کاتانگا باشد!...

* - râle پرنده‌ای است با پاهای بلند و گوشت لذیذ که معمولاً در آب‌سیر می‌برد. نوع آبی آنرا به فارسی یلوه هم گفته‌اند.

اشكال دمو كراتيك را زیر پا بگذاریم .
 تو، تو، تو ! دمو كراسی ! اینهم كلمه بزرگ این حضرات
 لئوپولدویل ! همكار عزیز ، ما هم دركاتانگا دمو كرات
 هستیم ولی دمو كراسی برای ما هر آن چیزی است که
 منطبق بر منافع خلق باشد ! همه مطلب اینست که بدانیم
 آیا این انتقال از مقوله آن اعمالی است که می توان گفت
 به خلق این کشور خدمت می کند یا نه !
 (باخنده..) همین الان میگفتم، روح است که نجات میدهد،
 روح !

شما همین حالا يك مسأله داخلی را پیش کشیدید، این
 اشكالی ایجاد نمیکند مگر اینکه خودتان بخواهید !
 خلق ! خلق !، آقا خلق همیشه در مقابل زور تسلیم می شود !
 اگر شما بتوانید فرمان دهید ، سگ می خوابد ! همه
 مسأله همین است ! می توانید فرمان بدهید ؟ و آیا بالاخره
 خواهید توانست از رؤسا بشوید !

خوب، خوب، مسیری عصبانی نشوید ماسعی خودمان
 موکوتو^۱

۱- در نسخه تجدید نظر شده این قسمت آخر صحنه سوم اینطور عوض شده

است :

نه ! نه ! خودتان میدانید که مسأله این نیست . مسأله اینست
 که من او را خنثی کردم ولی شما میخواهید از بین ببریدش .
 چرا اینهمه لجاجت در مورد آدمی که دیگر ضرری نمی تواند
 داشته باشد ؟

تا وقتی زنده باشد، ضرر میزند !

مواظب باشید ! مرده اش خیلی بیشتر از این ترسناك خواهد
 بود . در نظر شما اویك دیو است ولی وقتی مرد ، يك خدا
 خواهد شد !

←

را خواهیم کرد و در هر حال من پیشنهاد شما را تسلیم
حکومت خواهیم کرد. خدا حافظ !

به امید دیدار! منظورتان همین است، بامید دیدار! چون
این مرتبه میشود اسم این را گذاشت يك توافق ! يك

ترومبی

→

می بینم که دیگر بحث فایده ندارد. شما لئوپولد ویلی هاجبون
و عوام فریبید. از قضیه بدشان نمیاید اما نمی خواهند دستهایشان
را کثیف کنند. به درك کاتانگا فداکاری خواهد کرد، ما این
فداکاری را برای کنگو و برای نفع بشریت خواهیم کرد.
کاتانگا عادت به قبول مسئولیت دارد.

مسیری

خدا حافظ! بمن دیگر مربوط نیست!
حیف! واقعاً حیف! ما آرزو میکردیم که راه ملاقاتمان زیبا
و بی مانع باشد ولی خدا نخواست اینطور شود. اشکالی ندارد
بخاطر این که قهر نمی کنیم... آهان، حالا برای شما چیزی
خواهند خواند! یالا بچه ها! اثر خود من است.

موکوتو

زیمبوه

يك گروه سرود کاتانگا را می خواند.

بشتایید، بشتایید، به پیش کاتانگائی های ارجمند
خورشید در سرزمین اجدادی ما برآمده است
خاك اجدادی کهن

از آسمان تا اعماق زمین
به خواست خوشبختی تو با توانگری، دوباره زندگی میکنی
(ترجیع بند) : فرزندان کاتانگا (مکرر)

تا پای مرگ از خود دفاع کنید
باعث افتخارش شوید، قدرتش بخشید
با بازوهایتان، با خونتان
با دندانهایتان

توافق ما را بهم پیوند میدهد ! یادتان باشد و به کالا
بگوئید که این دفعه خواهیم گذاشت لومومبا فرودبیاد.

می‌خندد .

فرود بیاد، هه، هه ! منظورتان را می‌فهمم.
(در حال خنده.) روح است که نجات می‌دهد ! ونص است
که میکشد ! ... می‌گویم میکشد ! بسلامتی شما مو کوتو !

زیمبوه

تراوله

در حالی که نور کم می‌شود ، نوازنده سازا میکند و
می‌خواند ،

ای قرقی کوچك، اُه ! اُه !
ای قرقی کوچك، صدای بالهایت را بشنو !
خورشید خون می‌خورد اُه ! اُه !
قرقی کوچك، قرقی کوچك ،
خورشید چه خونی می‌خورد !

صحنه چهارم

نیویورک، کاخ سازمان ملل .

خبرروز را میدانید؟ تلگرافش الان به من رسید، لومومبا
را به کاتانگا منتقل کرده‌اند و ما کاملاً حق داریم درباره
زندگیش نگران باشیم ... وحشتناک است !

هامرشولد

ماتیو کوردلیه Matthew Cordelier همینطور است ... با در نظر گرفتن

رسوم این کشور دلربا، بنظر من مسأله لومومبا برای همیشه حل شده است .

هامر شود

مثل اینکه قضیه خیلی هم ناراحتان نمی کند !
از آنجا که آقای لومومبا بطور اخص از دوستان من نبود من تنها می توانم این حادثه را از لحاظ حرفه ای ارزیابی کنم. منظورم اینست، برحسب تغییری که در جهت ساده کردن کامل وضع سیاسی کنگو ایجاد می کند .

کردیه

کردیه. رك باشید: از او متنفر بودید! اینطور نیست؟
بجای اینکه خودتان را درپیچ وخم جمله پردازیهای دیپلوماتیک گیر بیندازید ، اینرا بگوئید . شما افراد بیطرفید؟ می بایست قبلا متوجه می شدم! شما در توطئه علیه او يك لحظه هم توقف نکردید !

هامر شود

سازمان ملل تشکیلاتی است، نه ، ارگانسمی است که این جسم خارجی را که احساساتش می نامند خیلی سخت تحمل می کند.

کردیه

در عوض پرونده من محکم است! واقعیات همه در آن است وعلیه شما شهادت می دهد: شما بودید که نگذاشتید او از رادیو استفاده کند، و به این ترتیب درست موقعی که دشمنانش همه نوع آزادی برای پخش تبلیغات خصمانه ـ شان از راه امواج داشتند ، او را از دفاع از خود باز داشتید . شما بودید که به بهانه اختصاص فرودگاه لئوپولدویل به هواپیماهای سازمان ملل ، رابطه او و دنیای خارج را قطع کردید در حالی که در هر ساعت يك هواپیمای بلژیکی در کاتانگا فرود می آمد ... در واقع

هامر شود

وقتی او را میزدند ما دستهایش را گرفته بودیم ! چه شاهکاری !

کردلیه رحم شما را گمراه کرده است ! انگار که نماینده شوروی در سازمان ملل نطق می کند !

همر شود بله، عجیب اینجاست که شما تید که به زورین Zorine حق می دهید ! شما مرا فریب دادید ! همه تان فریب دادید ! مرا بگو که تمام اقدامات گستاخانه شما را به گردن گرفتم ! آقای دبیر کل اجازه بدهید از خود دفاع کنم !

کردلیه نه ! خیال می کنید که من هم مثل جیم Jim در مقابل دورامین Doramin خواهم گفت : «همه چیز را بگردن میگیرم» و بعد سکوت می کنم ؟ وای که خیلی سکوت کردم ! کردلیه بگوئید بینم درباره حضرت مسیح چه فکر میکنید ؟

کردلیه از شما تعجب می کنم ! من مسیحی ام ... و متدیست ... و شما خوب میدانید !

همر شود به من چه که شما متدیست و مسیحی هستید ؟ هر کسی می تواند تخت سینه اش بکوبد و فریاد بزند «من مسیحی ام» بله هر کسی می تواند اینکار را بکند ... آنچه من پرسیدم این نبود که ماتیو کردلیه ای که پیش روی من است چه نظری در باره مسیح دارد ، این بود که اگر شما ، کردلیه ماتیو در هزار و نهصد و شصت و یک سال پیش بودید و در فلسطین که تحت تسلط رومی ها بود ، یکی از هم وطنان شما را بنام عیسی توقیف و اعدام میکردند شما کدام طرف را می گرفتید ؟
بالا ! برید گمشید ! قاتل مسیح !

صحنه پنجم

نور، در يك ميدان مشق در كاتانگا هستيم يك مزدور^۱
كه درمقابلش آدمكى آويخته شده به عنوان سپاه پوست.
چند لحظه ديگر مزدور بسوى آدمك تيراندازى مى كند
ولى فعلاً مشغول پاك كردن اسلحه و زمزمه كردن است.

(مىخواند.)

مزدور

در شمال، در جنوب
در يابان، در مناطق حاره
در علفزار يا جنگل
يا در باطلاقى از دلتاها

باران يا تب يا پشه
پوستى كه آفتاب برشته كرده است
شوالیه جديد
بين قلبت چطور مى تپد
براى حق و آزادى!

درمقابل آدمك به حال تيراندازى قرار مى گيرد.

بى شرف! عنتر! وحشى! جادوگر! بى چشم رو! متجاوز

۱ - Mercenaire (مزدور) سرباز سفيد پوستى كه درمقابل حقوق نسبتاً
گزاف در ارتش هاى افريقائى استخدام مى كردند (ومى كنند). مترجم

به ناموس خواهران مذهبی ! تق، تق، تق! (تیراندازی میکند.) واه! واه! این تخم شیطونها چه سگ جونن ! ننگاش کن ، بااون چشمای سفید دریده‌ش ، بااون پوزه گنده قرمزش! تق، تق، تق، تق بخور ببینم! (تیراندازی میکند.) از اینها، من دیدم که بعد از مردن هم باز میان طرفت! می باس ده دفعه کشتشون ! میگن جادوگراشون کاری میکنن که فشنگ ما بدل به آب میشه! تق ، تق ، تق ! (تیراندازی می کند، آدمک می افتد.) شك دارم که این یکی هم مبدل به آب شده باشد! (می خندد.) آره اما من خیس آبم! آخ ! چه گرمه ! گرمه و تشنمه ! کشور لعنتی !

عرفش را پاك می کند و يك لیوان پرمی کند و میخواند .

بعضی‌ها هستند که قیافه میگیرن
 برای پدر مادرشون
 قرض بالا میارن، خربازی در میارن
 بیخودی
 یه شب ، از معشوقه‌شون
 حوصله‌شون سرمیره
 غمناك، فلنگ و می بندن
 برای کنگو !

صحنه تاریك می‌شود. وقتی نور دوباره می‌آید، مزدور سفید پوست هنوز سلاحش را که دود می‌کند در دست دارد ولی روی زمین بجای آدمك نمش اکتیو و مپولو است . مسیری و يك مزدور که لومومبا را به جلو هل می‌دهد وارد می‌شوند. يك مرتبه مسیری بطرف لومومبا می‌جهد و بصورتش سیلی می‌زند .

صحنه ششم

مسیری دیدی رفیقات چطور گلوله استفراغ کردند؟ حالانوبت
مادوتا است!

مزدور میخواهد مداخله کند.

مسیری (درحالی که سرنیزه اش را می‌قاید.) نه! من يك حساب
شخصی دارم که باید با این آقا تسویه کنم! (خطاب به
لومومبا.) توئی و من! راستی، درسته که میگن تو خیال
میکنی روئین تنی! (سرنیزه را روی سینه اش می‌گذارد)
وقتی باهات حرف میزنند جواب بده!

لومومبا باشد مسیری! من منتظر این برخورد بودم! لازم بود!
ما دو نیروئیم! دو نیرو! تو اختراع گذشته‌ای و من مخترع
آینده!

مسیری میگن شما درکازائی جادوگرای پر قدرتی دارید، مهره
مار یا هر چیز دیگه، حالا وقتشه که امتحانشون کنی!
لومومبا مسیری این يك فکر آسیب‌ناپذیر است که من درواقع
تجسم آنم! غیر قابل شکست مثل امیدواری يك خلق،
مثل آتشی که از علفزاری به علفزار دیگر میدود، مثل
غبار گلی که از بادی به باد دیگر سپرده می‌شود، مثل
ریشه‌ای که در خاک برگ کور فرو میرود.

مسیری این چی، این! حسش نمی‌کنی؟ چه بی‌رحمه! حسش

نمیکنی که داره از خلال خاک برگ پوست خوکت بطرف
قلب میره!

لومومبا مواظب باش، در سینه من هسته سختی مثل سنگ خارا-
ست که تیغت را کند خواهد کرد! این هسته سخت حیثیت
افریقاست!

مسیری (بانیشخند.) افریقا! تو بر اش مطرح نیستی! افریقا هیچ
کار برای تو نمیتونه بکنه! حس می کنی که من همونی ام
که خونت و سرمیکشم و قلبت و میخورم!

لومومبا تمام شب من صدای گریه و خنده و ناله و غرغرشیدم...
کفتار بود!

مسیری کله خری میکنه! فکر نمیکردی انقدر قشنگ بگی!
مرگتو نمی بینی که چشماش و توچشمای تودوخته! تو
مرگتو زندگی می کنی و حسش نمی کنی!

لومومبا من زندگی ام را میمیرم و همین برای من کافیهست.

مسیری بیا! (سر نیزه را فرو میبرد.) پیغمبر، حالا چه میبینی؟

لومومبا من مزرعه خواهم شد، چراگاه خواهم شد.

با صیاد واژنیا Wagenia خواهم بود .

با گاوچران کبوتی خواهم بود.

در قله کوه خواهم بود، در پرتگاه خواهم بود.

مسیری ختمش کنیم .

فشار می دهد .

لومومبا آه! چه شبی روی افریقا است! رفقا ، نگاه می کنم ،
درخت شعله وری را می بینم، چندتا آدم تو سری خورده،
باتبر ، دورتنه متزلزل مشغول اند ، ولی سر درخت که

بسوی بالا میرود، برای آسمانی که واژگون می شود ،
بقایای کف يك صبحگاه را نقل می کند.

بیشرف ! (اومومبامی افتد.) (خطاب به مزدور) خلاصش
کن، سگ.

میری

صدای تیر، مزدور تیر خلاص را به مغز لومومبامی زند ۱ .
هامر شولد وارد می شود .

کنگو!

هامر شولد

بهم پیوستگی چیزهای محو شده،
که از خلال رحم گناه اولیه، به کانون سیاه درون ما ، به
آتش شوم درونمان که از آن بدی ساطع است میرسد.
آه که درست چه نادرست می شود،
که شرافت تنها می تواند ابزاری برای از پا در آوردن
[شرافت باشد]

خدایا! چرا مرا انتخاب کردی
تا این کیمیای شیطانی را هدایت کنم؟
اما خواست تو باید انجام پذیرد ! خواست تو ، نه
[خواست من]

گوش به فرمانم! گوش به فرمانم! به پیش!
بسوی آنجا! آنجا که شب سنگین و بی ستاره است!
به پیش! تنها قدم اول است که زحمت دارد!

يك قدم برمیدارد.

۱- از این قسمت به بعد در متن تجدید نظر شده تغییراتی داده شده که در آخر
نمایشنامه خواهیم آورد.

تنها قدم آخر است که حساب می‌شود!

در اینجا بانکدار جلومی‌آید.

بانکدار

به نظر من در این امر، به هیچ وجه مطلبی برای حسابگری سیاسی وجود ندارد. این واقعه معترضه و به اصطلاح فولکلوریکیش نیست، چیزی در حدود طغیان این طرز تفکر بانگو، که هر چندگاه یکبار به ترکاندن پوسته نازک تمدن در بهترین عناصر آنها منجر می‌شود. در هر حال سوا این مطلب اساسی است. بچشم خود توانستید ببینید که ما در این ماجرا اصلاً دخالتی نداشتیم! اصلاً!

خیلی باوقار خارج می‌شود.
صحنه تاریک می‌شود، بعد سایه روشن. پولین لومومبا وارد می‌شود.

پولین

يك قفس، چهارپاره‌ابر، لیکان، لیکان^۱

باچشمان یاقوتی!

این القای ترس است

که زیر پرواز لاشخوران خم شده است

در سطح خاک خیانت سایه خود را می‌چرد،

بالا تر، پائین افتادگی خفاش

از پرواز احساس قبل از وقوع.

پائین تر، روی ریگهای سفید و سیاهی

که يك تنبلی بدون خستگی می‌سازد،

غرق، حرکات ظریف دعوت از معشوقه‌اش را

۱- Lycaon يك حيوان گوشتخوار افریقایی است با سری شبیه سگ و

بدنی مثل کفتار. مترجم.

برای جفت‌گیری بسیار زیبای اختر و بداختری تکرار
[می‌کند.

برگرد روح من ، برگرد!
چرا معطل است در جنگل،
روی تپه، در پرتگاه؟
خدایان! نگاهش ندارید در جنگل،
روی تپه، در پرتگاه!
آه! صدایش رامی‌شنوم!
میدانستم که باز خواهد گشت!...
آمد! هیس! هیس! آنجاست!

نوازنده‌ها سازها بانیش خنده‌های کوتاه جلو می‌آید و لباسی
بشکل جادوگران کنگویی پوشیده است، دامن حصیری،
زنکوله به میج دست‌ها و پاها، در حال عبور از صحنه می-
خوانند.

نوازنده‌ها سازها اهوی تزامبی، چه احمقی!
تو پشت ما را می‌خوری، کفل‌هایمان را می‌خوری
اهوی تزامبی، چه احمقی!
قلب ما را می‌خوری، جگرمان را می‌خوری!
آهای! تزامبی، باندازه بخور!

در موقع خروج ، دوباره به صحنه برمی‌گردد و رو به
تماشاچیان فریاد جنگی کنکوئی‌ها را ارگلو برمی‌آورد،

لوما! لوما!

پولین لومومبا تکرار می‌کند.

لوما! لوما!

طبل‌های انتقام در جواب، مدتی‌دراز در شب به‌صد! در-
می‌آیند .

پایان

قسمت تغییر یافته آخر نمایش نامه

(از مرگ لومومبا به بعد)

صحنه تاریك می‌شود.
 وقتی دوباره نور می‌آید ، در ته صحنه گروهی كاملا به
 شكل مجسمه به چشم می‌خورند. بانكدارها، كالا، تزومبی،
 موكونو و با كمی فاصله، هامر شولد.
 پولین لومومبا وارد می‌شود.

پولین يك قفس، چهار پاره‌ابر... (تابه آخر)

بعد نوازنده‌سانزا با همان لباس جادوگری به همان ترتیب
 وارد می‌شود و همان شعر را می‌خواند: اهوی تزامبی چه
 احمقی! در موقع خروج دوباره به روی صحنه بر می‌گردد
 و رو به تماشاچیان (مپی یا ۱) یش را که از پر خروس درست
 شده و جوب پر سحر آمیز است در دست می‌چرخاند.

نوازنده‌سانزا زن‌ها! بخوانید! مردها! بخوانید!
 در شن‌زار اشتباه، من زمین را میکوم
 سیخکم، میکوم! تا رسیدن به حقیقت می‌کاوم!
 سیخك كاونده‌ام
 من، نگانگا nganga
 خروس سحر آمیز!
 کنگو! هامر شولد

بهم پیوستگی چیزهای محوشده... (تا آخر)

۱- Mpiya آلتی است که از پر درست شده و يك دسته چوبی هم دارد .
 بسیار شبیه به چوب پری که برای گردگیری مورد استفاده قرار می‌گیرد. مترجم.

بانکدار

به نظر من در این امر... (تا به آخر)

ترومبی

(جلو می‌آید.) نه! نه! خواهید دید! باز همه تقصیر را به گردن من خواهند انداخت. به شما بگویم چه فکر می‌کنم! این جنایت توطئه‌ای است علیه شخص من.

خارج می‌شود.

کالا

می‌بینید، در کنگو هیچکس از من اطاعت نمی‌کند! گفته بودم شاخه‌های درخت را بزنند نه اینکه از ریشه درش بیاورند.

خارج می‌شود.

موکوتو

ثابت است که من علیه او هیچ کینه شخصی نداشتم. و این امر آنقدر واضح است که سیاستمداران این کشور توطئه‌ای را که علیه او در شرف انجام بود از من پنهان کردند. آه! میدانم که این ایراد را بمن خواهند گرفت که با کنار گذاشتن موقتش از کار تصمیم گرفتم او را خنثی کنم. ولی مداد خود خداهم بی مداد پاک کن نیست. و آنچه را که اقتضای سیاسی مرا مجبور به انجامش کرد، منتظر بودم که مرا امر به جبران‌اش کند. ولی جنایت اتفاق افتاد!

صحنه هفتم

صحنه تاریک است بعد روشن می‌شود.
یک نوشته نشان می‌دهد که ژوئیه ۱۹۶۶ است. میدان
عمومی در کینشاسا. روز جشن استقلال.

۱- Kinshasa نام جدید (وکنگویی) لئوپولدویل است. مترجم.

يك زن	زنده باد موکوتو! اوهورو موکوتو!
ننه ماگوزی	اوهورو لومومبا!
زن	مواظب باش هموطن، «زنده باد موکوتو» باید گفت.
ننه ماگوزی	من هرچی فکر می کنم همونو میگم. اوهورو لومومبا!
زن	بهر حال مرگ براستعمار!
	هو، هو! تابوتها! اوناهاش، اوناهاش!
ننه ماگوزی	تابوت؟ چه تابوتی؟
نوازنده ساز	در کنگو همه چیز به مرگ آغشته است!
زن	چرا که نه؟ زندگی همینه! تابوت اول مال کنگوی بلژیکه؛ دومی مال کنگوی پاپاچونه، سومی هم تابوت تفرقه ایلی است. عالی به! زنده باد موکوتو!
يك صدا	هیس! هیس! ژنرال میخواد صحبت کنه!
يك صدا	خفه شید! بذارید بشنویم!
موکوتو	(که پوست پلنگ به تن دارد و برای جمعیت حرف می زند .) نیروی ادامه انجام وظیفه ام را، از توپا تریس، طلب می-کنم، از تو، شهید، رشید، قهرمان!

ولوله. موکوتو يك لحظه درخود فرو می رود.

کنگوئی ها،
من میخواهم که از این پس، زیباترین بولوارهای ماز
گرفتن نام او برخود ببالد
که جایی که او را کشتند، زیارتگاه ملت شود .
و مجسمه ای در دروازه آنجا که در گذشته لئوپولدویل بود
به دنیا بفهماند
که عشق و احترام يك ملت

برای جبران آنچه جنایت ما بود،
جنایت همه ما!

تا ابد ادامه خواهد یافت

کنگویی‌ها، باشد که امروز روزی، برای کنگو نقطه
[عزیمت فصل نوی باشد!]

درحالی که پرده آهسته می‌افتد، نوازنده‌سانزا پیش می‌آید
و به عنوان ختام، تصنیف دوران ابهام یا دوران دو
بطری را می‌خواند.

نوازنده‌سانزا

سورگو^۱ می‌روید

پرنده زمین را ترك می‌کند

چرا از انسانی دریغ کنیم

حق عوض شدن را؟

مگر غذا نمی‌دهند

به آنکه گرسنه است؟

چرا جلو کشوری را بگیریم

که يك عطش دارد: عطش امیدوار بودن؟

اما دست نگهدارید! نباید هول شد

يك آغاز، فقط يك آغاز است

و بازی‌ها نه نیمه‌کاره،

بلکه بطور کامل بازی می‌شوند.

پس تو اگر می‌روئی

باید راست بروئی

و اگر زمین را ترك می‌کنی

۱- Sorgho نوعی غلهٔ افریقائی است. مترجم

باید برای پرواز باشد

هر نوع کثافتی سفیدی يك بطری را از بین میبرد
و حال که تو بطری را بر میداری
هیچ بطری تیره‌ای را بر ندارد !
این اصلاً بچه‌بازی نیست
بطری سفید، سفید بطری،
اینجا و راجی من تمام می‌شود.



پایان

تثاقیر زمان

۲۰



۱۴۰ ریال شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۸۳۴-۲۸/۱۰/۳۶